

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و ششم
اسفند ۱۴۰۴ شماره ۳۱۲

اوضاع بین‌المللی (بخش اول)

بخشی از گزارش سیاسی هیئت مرکزی حزب کار ایران (توفان) به کنگره ششم حزب

« تضادهای جهان کنونی و وضعیت سیاسی مشخص امروز جهان
تضادهای اساسی جهان کنونی کدامند؟

یکم: تاریخ بشریت تاریخ رشد و تکامل جوامع بشری، تاریخ مبارزه طبقاتی است. مبارزه طبقات که دارای منافع متضاد گوناگون‌اند بطور عمده در عرصه سیاسی صورت می‌گیرد. این مبارزات سیاسی در جهان است که جهت تحول و سیمای سیاسی کنونی جهان را ترسیم می‌کند. به نظر حزب ما و همه مارکسیست - لنینیست‌ها و احزاب واقعی و انقلابی م ل جهان، آن تضادهایی در جهان، که بیانگر وضعیت فعلی بوده و شناخت نسبت به آنها به کمونیست‌ها یاری می‌رساند تا روند تحولات را بهتر بشناسند، عبارتند از:

« تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی در تمام جوامع سرمایه‌داری به عنوان تضاد کار و سرمایه.

« تضاد میان خلق‌های تحت ستم و امپریالیست‌ها.

این دو تضاد، دو تضاد دوران‌ساز کنونی جهان هستند. در عین حال باید از تضاد میان کشورهای امپریالیستی و از تضاد انحصارات یعنی کنسرن‌ها، کارتل‌ها و... میان خود، در عرصه رقابت انحصاری نام برد. این تضادها در مجموع چهره جهان کنونی را ترسیم و رویدادهای جهان را قابل فهم می‌سازند. در دهه اخیر تغییری در ماهیت تضادهای جهانی صورت نگرفته است. به نظر حزب ما تضاد عمده در جهان کنونی تضاد میان خلق‌های تحت ستم و امپریالیسم و صهیوفاشیسم متجاوز است که به اشکال گوناگون در مبارزه

... ادامه در ص. ۲

برگزاری پیروزمند ششمین کنگره حزب کار ایران (توفان)

ششمین کنگره حزب کار ایران (توفان) در دیماه ۱۴۰۴ و با حضور نمایندگان، کادرها و اعضا حزبی با موفقیت برگزار گردید. کنگره با یک دقیقه سکوت در احترام به رفیق زنده یاد «فریدون منتقمی»، یکی از رهبران برجسته حزب ما و پرچمدار کنگره وحدت برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر، در احترام به بنیانگذاران سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان و حزب کار ایران (توفان)، جانباختگان توفانی و همه شهدای راه آزادی و استقلال ایران و رهروان راه سوسیالیسم آغاز به کار کرد.

هیات مرکزی حزب کار ایران (توفان) در آغاز گزارش سیاسی خاطر نشان ساخت که حزب ما وارث سنت‌های جنبش کمونیستی ایران از آغاز فعالیت «حزب کمونیست ایران»، «حزب توده ایران - تا موقعی که به مارکسیسم - لنینیسم وفادار بود»، «سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان» تا به امروز است و این حزب ما است که در آشفته‌فکری کنونی رایج میان فعالان کارگری و روشنفکری مدعی اعتقاد به سوسیالیسم، پرچم مارکسیسم - لنینیسم را به دوش می‌کشد و از دست آوردهای عظیم سوسیالیسم در شوروی دوران لنین و استالین به حمایت برمی‌خیزد. ششمین کنگره حزب ما با این روحیه و عشق عمیق نسبت به سوسیالیسم و رهروان راه آن، کار خویش را آغاز نمود.

هیات مرکزی حزب کار ایران (توفان) در سال‌های اخیر - بویژه در دو سال اخیر - شاهد شتاب در تحولات و رویدادهای ایران و جهان بود و می‌بایست اشکال مناسبی را برای ایجاد وحدت اندیشه و عمل در تمام صفوف حزب پیدا میکرد و با توجه به حجم کار و سرعت این تحولات با ابتکارات جدید، راه‌های عملی برای اعمال رهبری کمونیستی حزبی بیابد. در این راستا قبل از برگزاری کنگره نشست‌های وسیع کادرها و اعضای حزبی برگزار شد. در این نشست‌ها نه تنها اوضاع و رویدادهای ایران و جهان به بحث گذارده شد، بلکه طرح‌ها و پیشنهادات هیات مرکزی برای آینده و تبادل نظر با رفقای حزبی برای رشد و گسترش پایه‌های حزبی و تقویت فعالیت‌های حوزه‌های سازمانی مطرح گردید. حزب ما دموکراسی پرولتاری و انضباط حزبی را در شرایط مخفی به بهترین وجهی به اجراء گذاشته است. بیش از یکسال قبل از کنگره ششم، رهبری حزب، رئوس مهم بحث‌های کنگره را به میان رفقا برد و سپس طرح مکتوب را قبل از کنگره در اختیار همه رفقای حزبی برای بحث و اظهارنظر قرار داد. هیات مرکزی بر این نظر بود که رفقای شرکت‌کننده در کنگره و همه اعضا حزب باید ... ادامه در ص. ۵

پیام کنگره ششم حزب کار ایران (توفان)

به کارگران ایران

رفقای کارگر!

۴۷ سال از انقلاب بهمن می‌گذرد و در حالی که ما کارگران و زحمتکشان ایران حتی لحظه‌ای مبارزه برای کسب مطالبات برحق خود را کنار نگذاشته و همواره برای محقق ساختن اهداف یکی از بزرگ‌ترین انقلابات تاریخ بشر کوشیده‌ایم، سیاست‌های اقتصادی و سیاسی جمهوری سرمایه‌داری اسلامی هر روز از آرمان انقلاب بهمن (استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی) بیش‌تر دورتر شده و به انقلاب خیانت کرده است. تا جایی که ما کارگران و اکثریت مردم ایران نه از رفاهی برخورداریم و نه از آزادی‌های ذکر شده در قانون سهمی داریم و نه حتی از قانون کار سودی نصیب‌مان می‌شود و تبعیض را به جای برابری در تمامی رگ و پی زندگی اجتماعی ما وارد ساخته‌اند. اگرچه تاکنون برای مطالبات صنفی خود و همقطارانمان کوشیده‌ایم و در همان حال، چشم از امپریالیست‌های کفتارصفت و کرکس‌های صهیونیست که منتظر تکه‌پاره کردن میهن ما هستند، برنداشته‌ایم، ولی اکنون که خطر خیانت وارثان «ابراهیم خان کلانترها»، «حاجی میرزا آقاسی‌ها»، «آقاخان نوری‌ها» و ... بیخ گوش وطن است و حکومت نیز اراده‌ای برای برچیدن بساط الیگارش‌های زالوصفت و نوکران امپریالیسم و نئولیبرالیسم ندارد، وظیفه‌ای بس سنگین بر دوش ما کارگران و زحمتکشان است تا آگاهانه و در صفی متحد پرچم مبارزه علیه هرگونه تجاوز خارجی را برافرازیم و از موجودیت و یکپارچگی میهن دفاع کنیم.

رفقای کارگر!

چندین دهه است فعالین جنبش سندیکائی علاوه بر اقدامات سرکوبگرانه و خرابکارانه و تفرقه‌افکنانه حاکمیت، با دو برخورد انحرافی اکونومیستی و آنارکوسندیکالیستی از راست و چپ با این جنبش مواجه بودند. منحرفین اکونومیست که با تلاش در جهت محدود کردن فعالیت فعالین کارگری در کادر مبارزه اقتصادی و مخالفت با تلاش‌های آگاه‌گرانه روشنفکران انقلابی و حزب طبقه کارگر در فعالیت‌های سندیکائی تحت عنوان حفظ استقلال سندیکا و یا «آزادی طبقه کارگر کار خود طبقه کارگر است» با نفی نقش علمی سوسیالیسم، در عمل تشکیلی بی‌بو و خاصیت و آلت دست سرمایه‌داران را تبلیغ می‌کردند و از سوی دیگر افراد و جریاناتی که با نقاب ماوراء چپ و سوپر انقلابی با نفی مبارزه سندیکائی و مطرح کردن «شورا» به عنوان تنها شکل کارگری، در رویاهای خود ... ادامه در ص. ۵

دست امپریالیسم متجاوز آمریکا از ایران کوتاه باد!

در اختیار دارند. هم اکنون کشورهای عضو «بریکس» نه تنها در زمره پر اهمیت ترین تولیدکنندگان انرژی و مواد خام و نایاب هستند، بلکه مهم ترین تولیدکنندگان کالا نیز به حساب می آیند. «بریکس» یعنی بیست و نه درصد مساحت خشکی و سی و هشت درصد تولید ناخالص جهان. «بریکس» یعنی نصف جهان. اکثریت منابع نفت، گاز، طلا، الماس و بخش بزرگی از اورانیوم و سایر مواد کمیاب و پر اهمیت در تکنولوژی جهان در منطقه «بریکس» قرار دارند. هم اکنون کاهش نرخ رشد، افزایش جهش وار تورم، افزایش نرخ سوخت، کمبود کالا، کمبود انرژی و اختلال در زنجیره اجناس و... مشکلاتی هستند که به طور عمده گریبان غرب را گرفته اند. در چنین شرایطی «بریکس» از اهمیت و توانمندی ویژه ای برخوردار می گردد. «بریکس» در واقع ابزاری است که بازارهای در حال رشد و نوظهور را به یکدیگر مرتبط ساخته و عرصه سازنده ای برای گسترش اقتصاد میان کشورهای جنوب مهیا می سازد. «بریکس» بدون تردید پشتوانه سیاسی و اقتصادی مهمی است که امکانات رشد و پیشرفت اقتصادی اعضای آن را گسترش می دهد. افزایش مناسبات تجاری میان «بریکس» و کشورهایمانند ایران و یا آرژانتین و شاید در آینده دیگران، بدون شک توان این مجموعه را، حتی از اتحادیه اروپا قوی تر خواهد کرد.

شعار پر معنی و هدفمند «تقویت مشارکت با کیفیت بالای «بریکس» آغاز دور جدیدی برای توسعه جهانی» که در سرلوحه نشست اخیر «بریکس» قرار داشت، گویای کیفیت، توان بالا و امنیتی است که «بریکس» به دنبال آن است. جهانی که پاندمی، تغییرات آب و هوا و بعضا خشک سالی و قحطی و بالاخره با عواقب جنگ اوکراین روبروست، رابطه سازنده را جایگزین تحکم، تهدید، تجاوز، تحریم و کلاهبرداری امری است حیاتی. «بریکس» اهداف مهم و راهبردی پیش رو دارد. در نظم جدید جهانی «بریکس» بدون شک بدیلی در مقابل غرب و نهادهای موجود آنها به شمار خواهد آمد. رویکرد کشورهای «بریکس» به سوی کشورهای درحال رشد، کمک به آنها در مقابله با نظام سلطه گر، جبار و ضد بشری پولی حاکم (دلار) است. روندی که بدون تردید تاثیر مثبتی بر مناسبات عادلانه اقتصاد جهان و نیز مبارزه با مصلحت کتونی به ویژه گرسنگی در سطح جهان خواهد گذارد. بی جهت نیست که «واچیسلاو ولودین» رئیس دومای روسیه، تشکیل سازمانی جدید متشکل از قدرتمندترین کشورهای اقتصادی جهان را به عنوان جایگزین سازمان جی ۷ پیشنهاد کرده است. به نظر او کشورهای چین، روسیه، هند، اندونزی، ایران، مکزیک، روسیه، ترکیه - که اگر آفریقای جنوبی را هم بر آنها بیفزائیم جی ۹ خواهد شد.

غرب و به ویژه جی ۷ که در مقابل جهانیان آبرویی برایش نمانده و ... ادامه در ص. ۳

ایران و از طریق ایران به اروپا متصل می کند. یکی از سریع ترین قطارهای جهان در این خط به کار می افتد. احداث این خط ارتباطی با کشور چین، یک اقدام راهبردی در رابطه سیاسی و اقتصادی چین با ایران و اروپاست.

سوم: «بریکس»

در سال ۲۰۰۶ برای اولین بار گروهی با شرکت ۴ کشور برزیل، روسیه، هند و چین تحت نام «بریک» جهت همکاری های اقتصادی و تجاری تأسیس شد. پنج سال بعد با پیوستن کشور آفریقای جنوبی به این جمع نام آن به «بریکس» تغییر یافت. از یک ژانویه ۲۰۲۴ پنج کشور آرژانتین، مصر، اتیوپی، ایران و امارات متحده عربی نیز به آن پیوستند و از آن پس به «بریکس پلاس» تغییر نام یافت. البته دولت آرژانتین بعد از به قدرت رسیدن «خاویر میلی» با ارسال نامه ای به رهبران کشورهای بریکس از عضویت در این سازمان استعفا داد. هم اکنون ۳۰ کشور دیگر تقاضای عضویت در «بریکس» را به این سازمان ارائه کرده اند و بی صبرانه در صف انتظار به سر می برند.

در این سال ها در واقع کشورهای شرقی و در رأس آنها چین متوجه شدند که سلطه آمریکا و دلارش رو به افول است. به بیان دیگر می توان گفت که در سال ۲۰۰۹ دوران گذار از جهان تک قطبی به چند قطبی آغاز شد. حزب کار ایران (توفان) در ارزیابی خویش از سیمای سیاسی جهان در کنگره پنجم خود بعد از سال ها بحث و تبادل نظر در سمنارها به اهمیت «بریکس» پی برد و آن را به عنوان گامی که در این دوره باید مورد حمایت قرار بگیرد، در برنامه حزبی خود گنجانید.

اهمیت «بریکس»:

یکم: در پر جمعیت بودن کشورهای تشکیل دهنده آن است. تنها دو کشور چین و هند بیش از ۲/۸ میلیارد نفر جمعیت دارند. سایر کشورهای عضو این نهاد جمعا قریب به نیم میلیارد نفر از ساکنین کره خاکی را دربرمی گیرند که بازار بسیار بزرگی برای تجارت به شمار می آید.

دوم: اینکه غیر از آفریقای جنوبی ۴ کشور دیگر از نظر مساحت جزو ۷ کشور اول جهان به شمار می آیند.

سوم: اینکه تولید ناخالص ملی اعضای «بریکس» جمعا یک چهارم کل تولید ناخالص داخلی کلیه کشورهای جهان است. ۲۰ درصد از سهم تجارت جهانی متعلق به این پنج کشور است. هم اکنون مجموع تولید ناخالص داخلی کشورهای «بریکس» بالغ بر ۲۳/۵ تریلیون دلار ملحوظ شده است. بالاخره

چهارم: اینکه از نظر نظامی ۳ ارتش از پنج ارتش بزرگ جهان عضو «بریکس» هستند.

به بیان ساده تر کشورهای عضو «بریکس» یک سوم خاک دنیا، ۴۵ درصد از جمعیت جهان و نیز قریب به یک چهارم اقتصاد جهان را

اوضاع بین المللی... دنباله از ص. ۱

ضد استعماری و ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه مردم در منطقه خاورمیانه و جهان تجلی می کند.

دوم: امپریالیست های غرب پس از فروپاشی شوروی روزیونیستی و خلاص شدن موقت از چنگ رقابت با آن، برای تقسیم مجدد مناطق نفوذ از یک سو، به تحکیم مواضع واحد خود پرداختند و از سوی دیگر به جان هم افتادند. وجود این تضادها شکل خویش را در گسترش پیمان نظامی ناتو به سمت شرق، تسلط بر آذربایجان، گرجستان، آسیای میانه، تجزیه یوگسلاوی، دخالت در اوکراین و تجاوز به عراق و افغانستان، لیبی، سوریه و سودان نشان می دهد. آمریکای لاتین و بویژه آفریقا نیز به عرصه درگیری های امپریالیستی بدل شده اند. در حالی که دخالت امپریالیستی در آمریکای لاتین بطور مشخص علیه ونزوئلا در شکل ترور، تهدید، تحریم، خرابکاری، ایجاد تزلزل و تنش، محاصره اقتصادی و تقویت همه جانبه اپوزیسیون های خود فروخته عیان می سازد؛ در آفریقا شکل این دخالت حضور نظامی و سرکوب مستقیم و ایجاد درگیری های منطقه ای است. جنگ های نیابتی جای جنگ های جهانی را در شرایط کنونی برای حل بحران های سیاسی و اقتصادی در وضعیت کنونی گرفته اند.

امروز چین به عنوان یک قطب نیرومند سرمایه داری که به مرحله امپریالیستی تکامل یافته در جنوب شرقی آسیا سر بلند کرده است. امروز چین به دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان بدل شده که از مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی فراوانی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برخوردار است. چین به آهستگی در سراسر جهان عمدتاً نفوذ اقتصادی خویش را گسترش می دهد و سیاست محتاطانه ای را در این عرصه اتخاذ کرده است. تلاش این قدرت سرمایه داری نوظهور پرهیز از درگیری نظامی در شرایط نامناسب کنونی و تقویت قوای خویش به ویژه از نظر نظامی است.

امروز یکی از مراکز تراکم تضادهای جهانی در اقیانوس آرام است که آمریکا آن را منطقه نفوذ خود توصیف کرده و از هم اکنون رقابت سختی را با چین که در زیر نقاب «سوسیالیسم بازاری» به فریب کارگران جهان مشغول است، آغاز کرده است. امپریالیسم آمریکا می کوشد در این منطقه یارگیری کند و همه کشورهای را که از قدرتمند شدن چین واهمه دارند، به دور خویش جمع کند و جبهه متمرکز و متشکلی در مقابل هجوم سیاسی و نظامی چین در منطقه شرق و جنوب شرقی آسیا ایجاد نماید. در این عرصه آمریکا به متحدان قدیمی خویش نظیر فیلیپین، اندونزی، استرالیا، کره جنوبی، جزیره تایوان و ژاپن تکیه کرده و تلاش دارد کشورهای هندوچین، میانمار را برای محاصره چین و نظارت بر آبراه های راهبردی جهان در دریای جنوبی چین به سمت خود جلب کند. نظارت بر این آبراه ها که شریان های صدور کالا و غارت مواد خام و تأمین کننده منابع تغذیه امپریالیست ها هستند، برای حفظ اقتدار و سرکردگی در جهان مهم اند. در مقابل آن دولت چین به احداث و احیای جاده ابریشم از طریق ساختن خط راه آهن پرداخته که ممالک آسیای میانه را با

اوضاع بین‌المللی... دنباله از ص. ۲

به سیر نزولی در غلطیده است، برای جبران مافات و نیز برای این که از چین و «بریکس» عقب نیافتد در پایان گردهمایی اخیر خود در قصر «المآ» (Elmau) در ایالت باواریای آلمان ۶۰۰ میلیارد دلار به زیر بنای کشورهای در حال توسعه اختصاص داد! این «برنامه زیرساختی» که آمریکا - این ابر بدهکار و چاپ‌چی دلار بی‌پشتوانه - ۲۰۰ میلیارد دلار آن را متقبل شده است، هدف دیگری جز مقابله با جاده ابریشم چین که بیش از ۱/۴ تریلیون دلار سرمایه در آن به کار رفته و تقریباً به پایان رسیده است، ندارد.

کشورهای دنیا دیگر به تحریم‌های آمریکائی علیه ایران و روسیه توجه نمی‌کنند. هند گرچه تاکنون متحد آمریکا به شمار می‌رود - البته به خاطر مهار چین - در حال حاضر از روسیه هم نفت می‌خرد و هم اسلحه. هند در عین حال هم در «بریکس» فعال است و هم در سازمان شانگ‌های. ترکیه گرچه عضو ناتو است ولی با همه کشورهای همکاری‌های اقتصادی دارد و به نظم خاصی نیز پایبند نیست. امروز کشورهای عضو «ا.کو» (Economic Cooperation Organization) که یک سازمان همکاری اقتصادی منطقه‌ای است، و ایران، پاکستان و ترکیه، آن را قبل از انقلاب ۱۳۵۷ تحت نام «سازمان همکاری عمران منطقه‌ای» بنیاد نهادند و از بعد از فروپاشی شوروی کشورهای افغانستان، جمهوری آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان، قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان نیز به آن پیوستند، در گذار از نظم بین‌المللی حائز اهمیت شده‌اند. این کشورها هم اکنون نه تنها تحریم‌های علیه ایران و روسیه را دور می‌زنند، بلکه معاملات تهازری [مبادله مستقیم کالا یا خدمات بدون پول] با سایر کشورها را نیز آغاز کرده‌اند.

واحد پولی «بریکس»

از همان آغاز شکل‌گیری «بریکس» مسئله خارج ساختن مبادلات تجاری میان کشورها - حداقل میان کشورهای «بریکس» - از یوغ دلار، به دلالت مختلف مطرح بود. دلایل آن نیز یکی دوتا نیست: یکم: از سال ۱۹۷۱ دلار عملاً از هیچ‌گونه پشتوانه‌ای برخوردار نیست و کاغذ پاره است. دوم: «فدرال رزرو» که یک اتحادیه مهم‌ترین بانک‌های خصوصی در آمریکاست، بی‌وقفه در حال چاپ دلار است، که این امر به دلیل پخش بی‌رویه آن در سراسر گیتی (به خاطر مبادله ارز پذیرفته شده برای مبادلات تجارت جهانی) تورم را در جهان افزایش می‌دهد و تورم آمریکا را نیز به جهان منتقل می‌کند.

سوم: از آنجا که کشور چاپ‌کننده دلار خود، ابربدهکار جهان است و لذا پیوسته با خطر ورشکستگی مواجه است، در نتیجه سایه شوم ورشکستگی را به تجارت جهانی به صورت بی‌سابقه‌ای می‌گستراند. خطر بی‌ارزش شدن اوراق بهادار دولتی آمریکا که در دست مردم، شرکت‌ها و دول است، به شدت افزایش یافته

است.

چهارم: و مهم‌ترین نکته اینکه امپریالیسم آمریکا با سوءاستفاده از قدرت کاذب این کاغذ پاره، تحریم‌های ضدبشری خود را به بسیاری از کشورهای از جمله روسیه، ایران، کره شمالی، ونزوئلا، کوبا، سوریه، افغانستان و... تحمیل کرده و اختلال بی‌سابقه‌ای در روند تجارت جهانی بوجود آورده است. به قسمی که اکنون کشورهای غربی حامی این تحریم‌ها از جمله خود آمریکا در زمره متضررین به شمار می‌روند! برای نمونه در اثر تحریم‌های اخیر روسیه، تنها کشورهای اتحادیه اروپا بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار زیان دیده‌اند.

بیش از نیم قرن پول بی‌پشتوانه چاپ کردند و آن را از طریق بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به سایر کشورها وام دادند، به آنها اسلحه فروختند و در ازاء کاغذ پاره‌ای به نام دلار، کالا وارد کردند. با به وجود آمدن «بریکس» و انجام معاملات با ارزهای دیگر و یا انجام معاملات تهازری میان، نه تنها کشورهای «بریکس»، بلکه بسیاری از کشورهای دیگر، دلار به تدریج از سلطه و قدرتش کاسته شد و دیگر تنها ارز معادل برای مبادله تجاری جهانی نیست. و اکنون با گسترش، قدرت‌یابی و نفوذ «بریکس»، زمان آن فرارسیده است که «بریکس» با تعیین پول واحد جانشین دلار شود.

با وجود آمدن «بریکس پلاس» و به احتمال بسیار زیاد واحد پول جدید، دوران تک‌قطبی جهان برای همیشه به زواله‌دان تاریخ سپرده خواهد شد. زمینه‌های رسیدن به این مرحله تاریخی روز به روز بیش‌تر فراهم می‌شود. در این رابطه پوتین، رئیس جمهور روسیه معتقد است که «در سطح جهان بعضی ارزها به دلایل مختلف به خود آسیب‌های فراوان زده‌اند. از همین رو تنظیم کردن پول ملی روسیه با پول آنها (منظور او دلار است - توفان) بی‌معنی است». از سوی دیگر «بریکس»، مجمع کشورهایی است که جملگی در راستای پایان جهان تک‌قطبی و ایجاد جهان چندقطبی با گام‌های فرسنگی عملاً از هر نظر فعالند. پوتین در همین رابطه گفت: «غرب نمی‌تواند همه چیز را به انحصار خود در آورد، تغییرات در یک دوره تاریخی معینی الزامی است... هر چند که یک قدرت قوی [منظور آمریکاست - توفان] مخالف آن باشد». (تکیه از توفان). وی ادامه می‌دهد: «جهان ما تا زمانی که دنیا در یک زمین‌بازی، با یک دروازه استوار باشد، ناپایدار است». آمریکا خود را حاکم جهان می‌داند و این وضع به سرعت در حال دگرگونی است. کشورهای «بریکس» برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی در حال حاضر روی راه‌اندازی یک ارز ذخیره جهانی جدید [تکیه از توفان] کار می‌کنند» هم اکنون ارزش برابری روبل روسیه به خاطر پشتوانه طلایش و نیز فروش انرژی، از ۲۰۰ روبل در دلار به کمتر از ۸۰ روبل در دلار رسیده است. چین نیز با یوان مبادلات تجاری انجام می‌دهد. و «بریکس» نیز در نظر دارد که پول جدیدی را جایگزین ارز

مبادلاتی کنونی، یعنی دلار سازد.

در این میان کشور ایران که بیش از ۴۰ سال است با سیاست زورگویانه و ضدبشری تحریم‌های آمریکا مواجه است و انجام مبادلات تجاری با سایر ارزها و یا معاملات تهازری تجربه دارد، و نیز به دلیل موقعیت جغرافیائی و توان اقتصادی و نظامی‌اش و بالاخره به عنوان عضو مهمی از جاده ابریشم مورد توجه «بریکس» و در رأس آن چین قرار گرفته است. در بستر این سیاست است که امپریالیسم ژاپن که حتی بر اساس قانون اساسی موجودش حق تسلیح و بنای یک قدرت نظامی تجاوزکارانه را ندارد، با تأیید و فشار امپریالیسم آمریکا، برای مقابله با چین با تبلیغات ناسیونال شونیستی و تکیه به سنت‌های پرتی‌جوئی ملی دوران فاشیستی خویش در جنگ جهانی دوم، تا دندان مسلح می‌شود و در مقابل «توسعه‌طلبی چین» از مناطق نفوذ خویش به دفاع برمی‌خیزد. تقویت امپریالیسم ژاپن خاطره دوران استعمار وحشیانه این امپریالیسم را در شرق آسیا مجدداً زنده می‌کند و حتی کره جنوبی را محتاط می‌نماید، زیرا مردم کره صدمات فراوان از تسلط فاشیست‌های ژاپنی در دوران استعمار کره کشیدند. کره جنوبی متحد امپریالیسم غرب در شرق آسیاست، ولی در عین حال از تسلیح ژاپن و توسعه‌طلبی آن واهمه دارد. در همین راستاست که امپریالیست‌ها در سیاست کره شمالی برای انعقاد صلح با آمریکا و تلاش برای وحدت دو کره سنگ‌اندازی می‌کنند، زیرا این وحدت متناسب با سیاست محاصره چین و روسیه در شرق آسیا نیست. تلاش‌های امپریالیسم غرب به رهبری آمریکا در شرق را باید به آینده‌نگری امپریالیسم آمریکا که از قدرتمندی چین هراس دارد، مربوط دانست.

از منظر حزب ما جهت‌گیری دولت‌ها به سوی شرق و پیمان همکاری‌های شانگ‌های و بریکس و دلارزدایی در جهان امر مثبتی است و به نفع منافع ملی کشورها - بویژه کشورهای ضعیف و در حال توسعه است. روشن است این نظم جدید جهانی نظم سوسیالیستی نخواهد بود، بلکه نظم جدید سرمایه‌داری است که خواهان استثمار است و شرایط مناسب‌تری برای نیروهای انقلابی و کمونیستی در مبارزه فراهم خواهد کرد. در چنین شرایطی کمونیست‌ها باید بیش از سایر نیروهای غیرپروتی و بورژوازی علیه عمده‌ترین دشمن بشریت، یعنی امپریالیسم آمریکا و ناتو، جهت‌گیری نمایند و پرچمدار مبارزه برای حفظ صلح و احترام به حقوق ملل در عرصه جهانی باشند. این تاکتیک به هیچ‌وجه به معنای سازش طبقاتی کمونیست‌ها با بورژوازی کشورهای مفروض نیست، بلکه مبارزه طبقاتی در شرایط مناسب‌تری علیه بورژوازی و سیاست‌های نئولیبرالی و بسیج کارگران علیه سرمایه‌داران در یک فضای بین‌المللی آرام‌تری پیش می‌رود.

... ادامه در ص. ۴

اوضاع بین‌المللی... دنباله از ص. ۳

چهارم: جنگ اوکراین، این جنگ به خاطر تقابل اتحادیه اروپا، ۳۰ کشور عضو ناتو - یعنی کلا غرب به سرکردگی آمریکا - با روسیه با هدف محاصره این کشور، تضعیف جبهه چین و ممانعت از شکل‌گیری نظم چندقطبی در جهان صورت گرفت که با شکست روبرو شده است. حزب ما بحث اختلافات بر سر اوکراین را از آغاز حمله «اقدام ویژه نظامی روسیه» شروع نکرده است، بلکه این بحث بازمی‌گردد به دوران «ویلسون»، رئیس‌جمهور آمریکا و بعد به جنگ دوم جهانی و سپس خیانت روزیونیست‌ها و اعتمادشان به سوگندهای امپریالیست‌ها. امپریالیسم غرب می‌خواهد اوکراین را به عنوان ابزاری برای محاصره روسیه بدل کند و این کشور را تجزیه و ببلعد. این واقعیت است که ماهیت جنگ را تعیین می‌کند و نه چیز دیگر. این جنگ ادامه سیاست امپریالیسم آنگلو ساکسن است. در اینجا بحث بر سر دو اردوی بزرگ امپریالیستی برای تقسیم جهان، برای برده کردن ملل و تقسیم مجدد جهان نیست. این جنگ را نمی‌شود ماهیتا با دو جنگ امپریالیستی اول و دوم مقایسه کرد. در اینجا سخن بر سر تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. آمریکا به سمت شرق رفته و می‌خواهد روسیه را اشغال و تجزیه کند؛ می‌خواهد ملت روسیه را به برده خود تبدیل کند. در اینجا صحبت بر سر رقابت نیست بر سر اشغال و نابودی کشور روسیه است و این واقعیت که دولت روسیه انقلابی نیست، سرمایه‌داری الیگارشی است و دسترنج زحمتکشان را غارت می‌کند، در درجه نخست اهمیت قرار ندارد. نه برای ما و نه برای آمریکا. مگر غرب برای تأمین دسترنج زحمتکشان و حقوق بشر به روسیه وارد می‌شود. این درست مثل آن است که اگر امپریالیسم آمریکا به هلند و یا بلژیک حمله کرد تا این کشور را غارت کند و نابود سازد، نیروهای مترقی مدعی شوند به ما مربوط نیست جنگ میان دو امپریالیسم است. این تحلیل کتابی و خارج از زمان و مکان و با واقعیات روز هیچ قرباتی ندارد. آمریکا برای تسلط بر جهان و بر اروپا به بلژیک حمله می‌کند در حالی که بلژیک از تمامیت ارضی و حق حاکمیت و حیات خود دفاع می‌کند. مبارزه بلژیک بر ضد آمریکا عادلانه است، علی‌رغم اینکه یک کشور امپریالیستی است. ما با این پدیده در زمان جنگ جهانی دوم، که یک جنگ جهانی بود، نیز روبرو بودیم. فرانسوی‌ها اعم از پرولتاریا تا بورژوازی حق داشتند بر ضد اشغالگران نازی مبارزه کنند. ما تجاوز آمریکا به افغانستان را علی‌رغم اینکه رهبری مبارزه مردم در دست طالبان بود، محکوم کردیم و از حقوق کشور افغانستان به حمایت برخاستیم.

اینکه گفته شود روسیه امپریالیسم است از نقطه‌نظر یک تحلیل تنوریک امر درستی است. اینکه ماهیت امپریالیسم در سراسر کره ارض

فرقی ندارد، نیز امر درستی است، ولی این مسئله، موضوع بحث سیاسی مشخص نمی‌تواند باشد. ما باید مسایل را سیاسی بررسی کنیم. امپریالیستی متجاوز است، امپریالیستی در حال افول است، دیگری در حال عروج، یکی تا دندان مسلح است و دیگری لگدخورده به گوشه‌ای افتاده. یکی جهان را به جعبه باروت بدل کرده و دیگری از جنگ در شرایط امروز پرهیز می‌کند و.. این مولفه‌ها عواملی هستند که باید در تحلیل سیاسی ما مورد بررسی قرار گیرند. در مورد اینکه آمریکا امپریالیست است و روسیه هم امپریالیست می‌باشد، مشکل امپریالیسم سوئد و یا بلژیک و هلند و نروژ یا دانمارک حل نمی‌شود.

لنین در جزوه «درباره یونیوس» به ماهیت جنگ‌های ملی و امپریالیستی اشاره می‌کند و جنبه سیال و تبدیل مرزهای متحرک آنها را به یکدیگر از نظر دور نمی‌داند. وی می‌آورد: «نادرست بودن این استدلال چشمگیر است. البته این یک اصل اساسی دیالکتیک مارکسیستی است که تمام مرزها در طبیعت و در اجتماع مشروط و متحرکند، که حتی یک پدیده هم نمی‌توان یافت که در تحت شرایط معینی به ضد خود تبدیل نشود. یک جنگ ملی می‌تواند به یک جنگ امپریالیستی بدل شود و برعکس.»

عده‌ای که توانائی تحلیل مشخص از شرایط مشخص را ندارند، یک کلید معجزه‌آسا پیدا کرده‌اند که عبارت از این ترجیع‌بند است: روسیه کشوری امپریالیستی است و غرب هم امپریالیستی است و جنگ کنونی جنگ میان امپریالیست‌ها بوده و گویا به ما ربطی ندارد. آنها که خیلی انقلابی‌اند، خواهان سرنگونی بورژوازی خودی در کشور خود می‌شوند که البته فقط در حرف و بر روی کاغذ و برای توجیه «انقلابی» بی‌عملی است ولی در عمل همدست یک طرف امپریالیستی هستند.

این عده دو مسئله اساسی را از دیده فرو می‌گذارند. آنجا که لنین از ماهیت جنگ امپریالیستی صحبت می‌کند و ما را به عدم شرکت در آن و انجام انقلاب داخلی فرامی‌خواند، منظور جنگ جهانی میان اردوگاه‌ها و دسته‌بندی‌های معظم امپریالیست‌ها برای تقسیم جهان و یا تقسیم مجدد جهان، به خاطر تقسیم مناطق تحت نفوذ، برده کردن ملل، به اسارت گرفتن کشورهای دیگر و غیره است. در این نوع جنگ دو اردوگاه بزرگ در مقابل هم قرار دارند که جنگ را به جنگ جهانی بدل می‌کند تا نظم جهانی را برهم زند و نه فقط به جنگ منطقه‌ای. در این نوع جنگ طرف عادلانه‌ای وجود ندارد. ولی لنین هرگز بر این نظر نبوده است که یک کشور ماهیتا امپریالیستی در شرایط معینی فاقد منافع ملی بوده و نباید از تمامیت ارضی، حق حاکمیت ملی خویش دفاع کند. در اینجا بحث بر سر این تبدیل دیالکتیکی اذداد است. وی در کتاب «در باره یونیوس»

اشاراتی به این مضمون دارد که ما در بالا آن را متذکر شدیم. اگر یک کشور بزرگ امپریالیستی به یک کشور کوچک امپریالیستی حمله کند، طبیعتا پرولتاریای کشور سرکوب شده نمی‌تواند به بهانه ماهیت امپریالیستی هر دو طرف از مسئولیت مبارزه ملی شانه خالی کند. نمی‌شود به بهانه اینکه جنگ، جنگ امپریالیستی است روش بی‌طرفانه و منفعل در پیش گرفت. مثلا فکر کنید امپریالیسم قدرتمند آمریکا به بهانه ساختگی به کشور لوکزامبورگ، هلند و یا به بلژیک حمله کند و هدف آمریکا به زیر سلطه کشیدن این سه کشور بوده و می‌خواهد آنها را به مستعمره خود تبدیل کند. در اینجا بحث بر سر تقسیم مجدد جهان بین هلند و آمریکا نیست. هلند نه قصد دارد و نه می‌تواند نظم مسلط جهان را تغییر دهد و ملت‌ها را به بردگی بکشد. پس در اینجا حق حاکمیت ملی هلند و تمامیت ارضی آن مورد خطر از جانب امپریالیسم افسارگسیخته آمریکاست. آنوقت دفاع این کشور از تمامیت سرزمین و حق حاکمیت ملی‌اش مشروع است و مقاومت مردم هلند در برابر غول آمریکا بر حق بوده و نیروهای مترقی باید از مبارزه مردم هلند بر ضد تجاوز آمریکا دفاع کنند.

دولت آمریکا بارها اعلام کرده است که اگر دادگاه کیفری جهانی لاهه اتباع آمریکایی را به محاکمه بکشد، ارتش آمریکا هلند را اشغال می‌کند و تبعه خود را که به جرم جنایت علیه بشریت در زندان است، رها خواهد ساخت. مضحک است که در آن صورت کمونیست‌ها و انقلابیون جهان تنها نظاره‌گر رخدادها باشند و از محکوم کردن آمریکا طفره روند و با آنها وارد مبارزه نشوند و بر بالین این ترجیع‌بند به خواب خوش روند که ماهیت جنگ امپریالیستی است و به ما مربوط نیست. ما در شرایط کنونی جهان تقریبا با این وضعیت روبرو هستیم که منطبق بر تعریف کلاسیک نیست. نه چین و نه روسیه در شرایط مشخص جهان کنونی خواهان توسل به جنگ نیستند، و این امر مثبت است. پوتین بارها اعلام کرده که «من فقط ضمانت تأمین امنیت فدراسیون روسیه را می‌خواهم. من می‌طلبم که به کشور من حمله نکنید و من خواهان تغییر مرزها نیستم. من مخالفم که اوکراین را برای تجاوز به روسیه مسلح کنید. روسیه بر عکس به دیپلماسی و تحکیم روابط اقتصادی تکیه می‌کند و این در شرایط کنونی به نفع خلق‌های جهان است که می‌خواهند در صلح زندگی کنند و از جنگ جلوگیری کنند. حال یک غول بی‌شاخ و دم - آمریکا و غرب بوسیله اتحاد تجاوزگر ناتو - می‌خواهد به کشور روسیه حمله کند، آنرا تجزیه نماید و به زیر سلطه خود درآورد. در پشت اوکراین که تا دندان برای جنگ مسلح می‌شود، اردوگاه ناتو و متحدان امپریالیسم آنگلو ساکسون ایستاده است. دولت اوکراین قربانی نیست خودش تجاوزگر و همدست امپریالیسم آمریکاست. ما نمی‌توانیم نسبت به این قلدری و بی‌نظمی و قانون جنگلی که از ... ادامه در ص. ۵

اوضاع بین المللی... دنباله از ص. ۴

جانب غرب به جهان تحمیل می‌گردد، بی‌تفادت بمانیم و یا با آن موافقت کنیم.

پنجم: تشدید تضادها و اعمال تعرفه‌های جدید دولت ترامپ بر واردات فولاد و آلومینیوم اروپا، بار دیگر اختلافات اقتصادی میان دو سوی آتلانتیک را نمایان ساخته است. واکنش شدید اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که تقابل میان بروکسل و واشنگتن علاوه بر ابعاد امنیتی به حوزه‌های تجاری و اقتصادی نیز تسری پیدا کرده است. در واقع، این سیاست بخشی از شکاف گسترده‌تری است که در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از جنگ اوکراین میان اروپا و آمریکا ایجاد شده است. اروپایی‌ها که از زمان روی کار آمدن ترامپ نگران افزایش سیاست‌های حمایت‌گرایانه او بودند، اکنون با مجموعه‌ای از چالش‌های اقتصادی و امنیتی مواجه‌اند که چشم‌انداز همکاری‌های فرآتلانتیک را بیش از هر زمان دیگری مبهم ساخته است.

ترامپ پیش‌تر نیز در دوره اول ریاست جمهوری خود از سیاست‌های تعرفه‌ای به‌عنوان ابزاری برای اعمال فشار بر شرکای اقتصادی استفاده کرده بود. تجربه سال ۲۰۱۸ نشان داد که این رویکرد علاوه بر افزایش تنش‌ها میان آمریکا و اروپا، زمینه‌ساز واکنش‌های تلافی‌جویانه از سوی بروکسل نیز شد. اکنون، اتحادیه اروپا گزینه‌هایی همچون افزایش تعرفه بر کالاهای صنعتی و کشاورزی آمریکا را بررسی می‌کند، اما این رویکرد نیز با محدودیت‌هایی مواجه است. اروپا برخلاف چین، دارای وابستگی‌های متقابل اقتصادی گسترده‌ای به آمریکا است و تشدید جنگ تجاری می‌تواند به ضرر هر دو طرف تمام شود. با این حال، به نظر می‌رسد که ترامپ در تلاش است تا از این ابزار به عنوان اهرم چانه‌زنی برای تغییر سیاست‌های اروپا در موضوعات دیگر، از جمله بحران اوکراین، استفاده کند.

با افزایش تنش‌ها میان امپریالیست‌های اروپا و آمریکا، آینده روابط فرآتلانتیک در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است. از یک سو، جنگ تجاری و سیاست‌های حمایت‌گرایانه ترامپ، فشار اقتصادی مضاعفی بر صنایع اروپایی وارد کرده و امکان تشدید اختلافات را فراهم آورده است. از سوی دیگر، بحران اوکراین و تلاش اروپا برای ایفای نقشی «مستقل‌تر» در «امنیت جهانی»، نشانه‌ای از حرکت تدریجی این قاره به سوی «استقلال راهبردی» است.

پرسش کلیدی این است که آیا اتحادیه اروپا با این همه وابستگی اقتصادی و نظامی خواهد توانست در برابر فشارهای اقتصادی و امنیتی آمریکا ایستادگی کند، یا همچنان در چارچوب نظم آمریکامحور باقی خواهد ماند؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند مسیر تحولات ژئوپلیتیکی آینده را مشخص کند. *

پیام به کارگران ایران... دنباله از ص. ۱

قصد انقلاب در واحدهای پراکنده کارگری دارند و قادر به درک این واقعیت نیستند که شوراهای کارگری که محصول شرایط دوران انقلاب است. شورا و سندیکا علی‌رغم اینکه هر دو از جمله تشکلهای کارگری هستند، اولی رکن حکومتی و برای کسب قدرت سیاسی و تغییر بنیادی جامعه است و دیگری تنها برای بهبود شرایط زندگی در چهارچوب مناسبات حاکم سرمایه‌داری در ممالک سرمایه‌داری است و هدفش کسب قدرت سیاسی نیست. نه تنها نباید این دو شکل سازمانی را با یکدیگر مخلوط کرد، بلکه مجاز نیست که ماهیت آن را یکی نمود و وظایف مستقل آنها را درهم ریخت.

رفقای کارگر!

جنبش کارگری باید صفوف خویش را از افکار مغشوش پاکیزه کند و تلاش کند که دامنه سندیکاها و اتحادیه‌های خود را توسعه دهد و نگذارد که دفاع از حقوق صنفی - اجتماعی که وظیفه اصلی آنهاست، با مسئله کسب قدرت سیاسی که وظیفه رهبری حزب سیاسی طبقه کارگر است، درهم ریخته شود. آنچه در شرایط کنونی مهم است، تحقق کامل اهداف و آمل و آرزوهای توده‌های زحمتکش و آزادیخواهی است که طی صدساله اخیر از انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت گرفته تا انقلاب بهمن ۵۷ برای آن اهداف مبارزه کرده‌اند. این مبارزه تنها با ایفای نقش اصلی و قاطع و تعیین‌کننده طبقه کارگر متحد، متشکل و سازمانیافته و رهبری حزب سیاسی او به ثمر خواهد رسید.

حزب کار ایران (توفان) از خواست‌های اقتصادی طبقه کارگر ایران برای ایجاد یک تشکل مستقل سندیکائی در مقابل تشکلهای دولتی شوراهای اسلامی حمایت می‌کند. حزب ما بر آن است که اتحادیه‌های کارگری مکتب آموزش طبقه کارگر است تا به قدرت خویش پی برد و روحیه همبستگی را در میان خویش تقویت نماید. شرط پیروزی طبقه کارگر در هر عرصه از مبارزه همبستگی و اتحاد وی است.

حزب کار ایران (توفان) از تلاش برای ایجاد سندیکاها در محل کار و ایجاد یک اتحادیه سراسری و واحد است تا با مبارزه‌ای متحد و با برنامه جهت لغو قراردادهای موقت و انحلال شرکت‌های پیمانکاری و برده‌داری حمایت می‌کند.

حزب ما از مبارزه تمامی کارگران برای مطالبات روزمره شان از نفت‌گران ایران گرفته تا کارگران تراکتورسازی و هفت‌تپه، کارگران شرکت واحد و فولاد خوزستان و اصفهان و همه کارگران... حمایت و همه کارگران را به یگانگی و همبستگی با سایر زحمتکشان دعوت می‌کند. رمز موفقیت کارگران ایران وحدت و تشکیلات است.

حزب کار ایران (توفان) از کارگران و زحمتکشان مهاجر افغانستانی که در اکثریت خود بدون برخورداری و حمایت از هیچ قانونی، سی و چند سال است در چنگال گرگ‌های سرمایه‌دار رها بوده‌اند و در سخت‌ترین شرایط کاری در کوره‌پزخانه‌ها و

سنگ‌بری‌ها و کارهای ساختمانی و راه‌سازی و حفاری چاه و کانال و تخلیه فاضلاب و جمع‌آوری و جداسازی زباله و جمع‌آوری ضایعات پلاستیک و گنداب گاو‌داری‌ها و مرغداری‌ها و کارهای سنگین کشاورزی مشغول بوده و با بی‌رحمی تمام، بدون حداقل حقوق و حساب و کتاب و ساعت کار و بیمه، برده وار به کار کشیده شده و استعمار شده و از قیل نیروی کار ارزان آنها، سرمایه‌داران و دولت سودهای هنگفتی به جیب زده‌اند، دفاع می‌کند و از تمامی کارگران ایران می‌خواهد که در کنار آنها و در جبهه‌ای متحد به تقویت همبستگی رفیقانه و کارگری کمر همت بندند. حزب ما سیاست هیستریک و اخراج و سرکوب شهروندان افغانستانی را عمیقاً محکوم می‌کند و بر همبستگی و اتحاد همه زحمتکشان پای می‌فشارد.

زنده باد رزم متحد همه کارگران و زحمتکشان علیه سرمایه‌داران *

برگزاری پیروزمند... دنباله از ص. ۱

نسبت به همه اسناد کنگره: گزارش‌های سیاسی، قطعنامه‌ها، پیام‌ها و... از قبل آمادگی داشته باشند و به اظهارنظر در مورد آنها، در قبل از کنگره پردازند. کنگره در تحت این شرایط به گزارش فعالیت‌های هیأت مرکزی و طرح‌های پیشنهادی این رفقا گوش فرا داد. کنگره به اتفاق آراء گزارش‌های سیاسی هیأت مرکزی را که به تدریج در ارگان مرکزی حزبی منتشر خواهد شد و در تارنمای حزب نیز منعکس می‌گردد، به تصویب رسانید.

در کنگره ششم پیروزمند حزب کار ایران (توفان) پیام‌ها و قطعنامه‌های مهمی در مورد وضعیت کارگران ایران و وظایف ما، حمله احتمالی نظامی به ایران و وظایف ما، وضعیت زنان ایران، در مورد جنبش مقاومت خلق فلسطین و مسئله ملی و قومی در ایران مورد بحث همه جانبه رفقای شرکت‌کننده قرارگرفت و به اتفاق آراء به تصویب کنگره رسید.

پس از پایان گزارش‌ها و بحث‌های مفصل برای عملکرد چندساله هیأت مرکزی در این مدت رأی‌گیری شد و کنگره به اتفاق آراء گزارش کار این رفقا را در این فاصله به تصویب رسانید.

کنگره سپس به بحث و تبادل نظر در مورد پیشنهادات رفقای سابق هیأت مرکزی برای کار آینده حزب دست زد و آنها را نیز همراه با پیشنهادات جدیدی نیز به تصویب رسانید. کنگره به انتخاب هیأت مرکزی جدید دست زد و بعد از چند روز کار مداوم و خستگی‌ناپذیر با خواندن سرود انترناسیونال به کار خود پایان داد.

برای کنگره ششم حزب‌مان پیام‌هایی از کادرها و اعضا و فعالین حزبی داخل ایران رسیده بود که در کنگره قرائت گردید و مورد استقبال رفقای نماینده قرار گرفت. این پیام‌ها در «توفان» - ارگان مرکزی حزب به چاپ می‌رسند.

زنده باد ششمین کنگره پیروزمند حزب کار ایران (توفان)

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تأسیس اسرائیل (۲)

اعراب این تقسیم‌بندی را رد کردند. استدلال آنها این بود که این سیاست منشور ملل متحد دایر بر به رسمیت شناختن حق خودتعیینی سرنوشت خلق‌ها را نقض می‌کند. مخالفت اعراب بر این پایه بود که در کشور جدید که جمعیت آنرا ۵۰ درصد اعراب و ۵۰ درصد یهودیان تشکیل می‌دادند و نیز به یهودیان تنها ۱۰ درصد اراضی کشور تعلق داشت، رهبری کشور باید به یهودیان وعده داده می‌شد. Sami Hadawi, Dortmund, 93. Brennpunkt Plästina, S 1976

در بحث مربوط به این نقشه‌ها نماینده دولت شوروی در نوامبر ۱۹۴۷ گفت:

«اینکه هیچیک از کشورهای اروپای غربی توانایی این را نداشتند که ابتدائی‌ترین حقوق خلق یهود را تضمین نمایند و یا از آنها در مقابل اقدامات خشونت‌آمیز جلدان فاشیسم محافظت نمایند، یهودیان را به داشتن چنین خواسته‌ای کشانیده است که دولت خود را بنیان گذارند. با توجه به تمامی آنچه که در جریان جنگ جهانی دوم بر سر خلق یهود آمد، دیگر نمی‌توان در مقابل این حق ایستادگی کرد... نه مناسبات کنونی و نه تاریخچه فلسطین می‌تواند حل یکجانبه مسئله فلسطین را توجیه کند. حال می‌خواهد این راه حل تأسیس دولت مستقل عربی بدون توجه به حقوق مشروع ملت یهود باشد و یا تأسیس دولتی یهودی بدون توجه به حقوق مشروع اعراب... مصالح اعراب و یهودیان فلسطین تنها می‌تواند با بنیان‌گذاری کشوری عربی-یهودی تأمین شود. کشوری که دموکراتیک و مستقل است... چنانچه این راه حل به خاطر مناسبات تنش‌آمیز میان یهودیان و اعراب تحقق پذیر نباشد (کمسیون ویژه می‌باید سریع‌تر در مورد این امر نظرخواهی نماید) باید راه دوم مورد بررسی قرار گیرد. راه حلی که همانند راه حل اول در فلسطین هواداران خود را دارد و آن تقسیم این سرزمین به دو دولت مستقل جداگانه است: یک دولت یهودی و یک دولت عربی. من تکرار می‌کنم: راه حل دوم تنها زمانی توجیه‌پذیر است که محقق شود که روابط اعراب و یهودیان آنچنان پر تنش است که امکان همزیستی مسالمت‌آمیز این دو خلق در کنار یکدیگر را غیر ممکن می‌سازد.»

هیئت نمایندگی شوروی در این مجمع، همانگونه که در سخنان فوق‌الذکر مشاهده می‌شود، در بهار ۱۹۴۷ پیشنهاد تأسیس دولتی عربی - یهودی با سرشتی دموکراتیک را داد تا از این طریق بتوان تنش‌های ملی را از میان برداشت. چنین پیشنهادی دقیقاً بر پایه سیاست خارجی استالین بود، همان سیاستی که در موارد دیگر نیز شاهد آن بودیم. حال این پیشنهاد نه تنها اکثریت حاضرین را به خود جلب نکرد، بلکه بیش‌تر شرکت‌کنندگان علیه آن رأی دادند.

علیرغم این برای حل بحران هیئت نمایندگی شوروی پیشنهاد تأسیس دو دولت را داد که این دو دولت با اتحادیه اقتصادی به هم مرتبط بودند. تأکید هیئت

نمایندگی شوروی برای ارائه این پیشنهاد رنج‌های وحشتناکی بود که یهودیان در اروپا متحمل شده بودند. پیشنهاد شوروی چه آن زمان و چه بعدها همواره مشروط بود. شرط شوروی عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از این سرزمین بود. در مقاله‌ای در ایزوستیا مورخ ۸ فوریه ۱۹۴۷ (K. Kramer, Chicago 15. The Forgotten Frienship, S 1974) این خواسته به عنوان شرط اصلی و غیرقابل گذشت برای حل مسئله فلسطین مطرح گردید.

نقشه تقسیم فلسطین آنگونه که سازمان ملل به تصویب رسانید، به هیچوجه اهداف صهیونیست‌ها را برای تشکیل اسرائیل بزرگ بازتاب نمی‌داد. اتحاد شوروی از صهیونیست‌ها حمایت نمی‌کرد. او حافظ آن یهودیانی بود که از اروپا گریخته و مخالف اشغالگران بریتانیایی بودند. این نقشه تقسیم با توجه به وضعیت موجود مصالحه‌ای بود که بر همه تحمیل شد. راه حل صحیح که همان کشوری فلسطینی - یهودی و دموکراتیک باشد با دسیسه‌های امپریالیست‌ها به شکست انجامید.

استعمارگران بریتانیایی به تحریک اعراب فتودال کشورهای همجوار که کنترل ارتش آنها را داشتند، دست زدند. امپریالیسم نوحاسته آمریکا در این منطقه پس از چندین چرخش سرانجام در سمت سازمان‌های صهیونیستی قرار گرفت. میان یهودیان و فلسطینی‌ها سرانجام کار به اختلافات تحریک‌آمیز ملی رسید. به این جهت نیز طبیعتاً آن استدلال اعراب فتودال در سازمان ملل متحد برای رد نقشه که به هیچوجه نماینده فلسطینی‌ها نبودند، درست نبود (اشاره به حق خودتعیینی است که در آغاز مقاله نامبرده شد - توفان). آنها اکنون اصرار بر حق تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها به دست خود را مطرح می‌کردند.

این که یهودیان چه باید می‌کردند موضوع بحث آنان نبود. سیاست ریشه‌کنی یهودیان توسط نازی‌ها آنان را به فلسطین کشانیده بود، یهودیانی که در اکثریت خود صهیونیست نبودند، به این جنایت تاریخی کوچک‌ترین اشاره‌ای نمی‌شد. در حالی که از یک طرف رهبران صهیونیست‌ها حق اعراب را در فلسطین به کلی نادیده می‌گرفتند، از طرف دیگر کمیته عالی اعراب و اتحادیه عرب حق انتخاب را برای یهودیانی که پس از سال ۱۹۳۹ به فلسطین مهاجرت کرده بودند، به رسمیت نمی‌شناختند. در چنین شرایط دشواری در دو طرف اختلاف تنها نیروی انگشت‌شماری بودند که با آرامی و بدون تنش به مسئله برخورد نمودند. تنها سازمانی که اعضای آن را یهودی و عرب به طور مشترک تشکیل می‌داد، حزب کمونیست فلسطین بود. اما اختلافات آنچنان عمیق بود که حتی در

صوفوف این حزب نیز تنش‌هایی دیده می‌شد. پس از مصوبه سازمان ملل، مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ که نوع تقسیم‌بندی (که در بخش نخست مقاله در شماره ۱۰۰ توفان به چاپ رسید) را برسمیت می‌شناخت، یعنی تشکیل دو دولت، اورشلیم بی‌طرف و اتحادیه اقتصادی این دو دولت، وضعیت موجود به شدت دشوارتر شد. قبل از آن در سپتامبر ۱۹۴۷ اعراب خود دولت فلسطین تحت رهبری احمد حلیمی پاشا را تشکیل داده بودند.

سازمان‌های نظامی یهودی «هاگاناه» (Haganah)

و «ایرگون» (Irgun) چندین ماه دست به عملیاتی نزدند، اما از آوریل ۱۹۴۸ عملیات نظامی گسترده‌ای را علیه واحدهای اعراب در مناطق کنونی اسرائیل آغاز کردند. این عملیات را ارتش‌های کشورهای همجوار در روز استقلال اسرائیل یعنی ۱۵ ماه مه ۱۹۴۸ با ورود به فلسطین پاسخ دادند. در شب ورود ارتش‌های اتحادیه عرب به فلسطین، دبیرکل اتحادیه عرب، «اعظم پاشا» در قاهره چنین گفت: «این جنگ جنگی بنیان‌کن و قتل‌عامی فجع خواهد بود که مانند آن را در تاریخ توسط مغول‌ها و در جنگ‌های صلیبی دیده‌ایم»

(W. Hollstein, kein Frieden um Israel, S 184, Frankfurt 1972)

امروز کسانی هستند که به حق، علیه سیاست متجاوزانه و نژادپرستانه اسرائیل می‌باشند، ولی خود به سیاست‌های نژادپرستانه اعراب کم بهاء می‌دهند. ولی زمان و اعمال نیروهای عرب نشان داد که آنان با مقاصد دیگری وارد میدان شده‌اند. آنها به قتل عام یهودیان دست نزدند، «ابوایحاد»، یکی از رهبران «فتح» در مورد حمله نیروهای اتحادیه عرب چنین نوشت: «ارتش‌های آنان که در ۱۵ ماه مه ۱۹۴۸ وارد فلسطین شدند، حتی این توانایی را نداشتند که تقسیم فلسطین را که توسط مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسیده بود، تضمین نمایند». دلیل آن نیز روشن بود. ملک عبدالله اردنی که سواحل غربی نظرش را گرفته بود، برای خود این منطقه را غصب نمود (سواحل غربی اردن - توفان)، در حالی که ملک فاروق نوار غزه را در اختیار مصر قرار داد. دولت فلسطین تحت رهبری احمد پاشا مرده به دنیا آمده بود، زیرا که هیچ دولتی خطر همکاری با این دولت را به جان نمی‌خرید. Abu Ihdad, Heimat oder Tod S. 57

این به اصطلاح دوستان فلسطین چیز دیگری در ذهن‌شان نبود مگر اینکه از این نمد کلامی نیز نصیب خود نمایند. به هر صورت آنها توسط دسته‌های نظامی سریع اسرائیلی به شدت سرکوب شدند. حال نوبت قوای اسرائیلی بود که با رویای اسرائیل بزرگ خود به حمله دست زدند. آنها خواستار مناطق وسیع‌تری برای خود شدند. اعراب فتودال نیز توافق خود را با این خواسته اعلام کردند. حال آنان به جای ۵۶/۴۷ درصد مصوب سازمان ملل ۷۷/۴ درصد مناطق فلسطینی را در اختیار خود گرفتند. «بن گوریون» تأکید می‌کرد که این گسترش منطقه، پایان کار نیست زیرا این مناطق تنها بخشی از یک سرزمین هستند. 1952 Israel Government Yearbook S. 15, Tel Aviv 1953

به هر صورت صهیونیست‌ها با مواضع ارتجاعی و ماجراجویانه اعراب فتودال در اتحادیه عرب بخش‌های بزرگی از خواسته‌های خود را تحقق بخشیده بودند. «ابوایحاد» در مورد اینگونه رهبران اعراب چنین می‌گوید: «اشتباه آنان در آن بود که اگر خود همه چیز را نمی‌گرفتند، هیچ چیز را قبول نمی‌کردند. آنها با این سیاست به تقویت سازمان‌های صهیونیستی دست زدند و شرایط اسکان جمعیت جدیدی را در طی سال‌ها فراهم ساختند که حال زمین‌های فلسطینی را از آن خود می‌کرد و وطن آنان را می‌ربود. ... ادامه در ص. ۷»

تشکیل اتحادیه مستقل کارگری حق مسلم همه کارگران ایران است

اتحاد جماهیر شوروی... دنباله از ص. ۶

درست است که طرح سال ۱۹۴۷ سازمان ملل در رابطه با تقسیم فلسطین غیرقابل قبول بود، ولی آنان حتی با راه حلی موقت نیز سر آشتی نداشتند که بر اساس آن دولت فلسطینی با حمایت سازمان ملل تشکیل می‌شد.

S. A. Ibad, a. A., O., 196.

این برداشت از وضعیت آن دوره است که یکی از رهبران فلسطینی با نگاه به گذشته بیان می‌کند. در این شرایط پیچیده بود که اتحاد شوروی موافقت خود را با این مصالحه اعلام نمود. شوروی حتی برای تصویب این مصالحه نیز باید با آمریکا نیز به مبارزه برمی‌خاست. آمریکا که ابتدا با این قطعنامه موافق بود، با چرخشی پیشنهاد قیومیت سازمان ملل بر منطقه را مطرح نمود و خود را به عنوان نماینده سازمان ملل برای این قیومیت عرضه کرد. این پیشنهاد وضعیت سابق فلسطین را تکرار می‌کرد، ولی اینبار با حضور آمریکا.

در سند تاسیس دولت اسرائیل در ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸ چنین آمده است:

«دولت اسرائیل آماده است تا با نهادها و نمایندگی‌های سازمان ملل برای تحقق مصوبه مجمع عمومی به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ همکاری نموده و برای به وجود آوردن اتحادیه اقتصادی کمک موثری نماید». صهیونیست‌ها از این تعهد خود به سرعت دست کشیدند و به همدستی ارتجاعی با امپریالیسم آمریکا بدل شدند که در طی بیست سال بیش از ۴۰ میلیارد دلار در این کشور سرمایه‌گذاری نمود تا بتواند پلی برای خود در خاورمیانه داشته باشد. در پایان سال ۱۹۵۲ زمانی که این نقش اسرائیل کاملاً روشن شد، دولت جماهیر شوروی روابط دیپلماتیک خود را با اسرائیل قطع نمود. طرح بازگرداندن آرامش و صلح به منطقه‌ای که سال‌ها در آن تنش حاکم بود، با شکست انجامید. اتحاد شوروی هیچگاه از صهیونیست‌ها حمایت نکرد. شوروی به آنان اسلحه تحویل نداد و یهودیان شوروی را به مهاجرت ترغیب نمود. صهیونیست‌ها که در گروه‌های صهیونیستی در جمهوری‌های دموکراتیک شرق اروپا فعالیت می‌کردند، به پای میز محاکمه کشیده شدند، محاکمات گروه‌هایی نظیر «اسلانیکس» (Slanyks) در چکسلواکی «رایک» (Rajk) در مجارستان و «پاوکر» (Pauker) در رومانی بخشی از مبارزه با سیاست اسرائیل بزرگ صهیونیست‌ها بودند. این موضع کمونیست‌ها یعنی همکاری صلح‌جویانه میان خلق‌ها در مبارزه با استعمارگران و جنگ‌افروزان سیاست امروزی احزاب مارکسیستی - لنینیستی هم است.

زمانی که دبیر اول حزب کار آلبانی، انورخوجه در سال ۱۹۷۸ به نام کمونیست‌ها می‌گوید: «مبارزه علیه اسرائیل این ابزار خونریز امپریالیسم آمریکا که به مانعی بزرگ برای پیشرفت خلق‌های عرب تبدیل شده است، مشکل مشترک تمامی این خلق‌هاست با این وجود کشورهای عربی در عمل نظر واحدی در مورد مبارزه با اسرائیل ندارند. آنها نمی‌دانند که شکل این مبارزه علیه این دشمن مشترک چگونه باید باشد. به این مبارزه اغلب توسط بسیاری از آنان

با دیدی ناسیونالیستی نگریسته می‌شود، ما با چنین دیدی سر توافق نداریم. ما بر آنیم که اسرائیل باید هر چه زودتر به سیاست‌های شونیستی، تحریک‌آمیز و تجاوزکارانه خود علیه کشورهای عربی پایان دهد، ما خواستار آنیم که اسرائیل مناطق اشغالی اعراب را به آنان بازگرداند و فلسطینیان به حقوق ملی خود دست یابند. ما هیچگاه خواهان ریشه کن کردن خلق اسرائیل نیستیم». Enver Hoxha Imperialism, und Revolution, S 1978 206f., Tirana.

این آن چیزی است که دید و نظر بین‌المللی کمونیست‌ها را همانگونه که بیش از ۳۰ سال (به سال نگارش سند توجه شود- توفان) پیش نیز داشتند به روشنی بیان می‌کند. *

هژمونی آمریکا در معرض خطر است آیا درگیری میان آمریکا و ایران اجتناب‌ناپذیر است؟

بیانیه جبهه کارگران پاکستان در مورد حمله احتمالی نظامی به ایران

چشم‌انداز ژئوپلیتیکی جهان در حال حاضر تحت‌الشعاع یک پرسش واحد و هولناک قرار گرفته است: آیا ایالات متحده در آستانه یک جنگ تمام‌عیار با ایران قرار دارد؟ در حالی که واشنگتن یک نیروی نظامی عظیم را به منطقه اعزام می‌کند، جهان با نفس‌هایی در سینه حبس شده نظاره‌گر است تا ببیند آیا این تجمع نیرو به انفجاری فاجعه‌بار خواهد انجامید یا صرفاً قمار پرریسکی در چارچوب دیپلماسی قهری است.

محدودیت‌های تهاجم مستقیم

اگرچه لفاظی‌ها همچنان آتشین است، اما یک تحلیل عینی نشان می‌دهد که وقوع یک جنگ مستقیم و متعارف شاید آن‌قدرها هم که چند هفته پیش به نظر می‌رسید، قریب‌الوقوع نباشد. ایالات متحده در حال حاضر با تناقض‌های عمیق داخلی - هم اقتصادی و هم سیاسی - دست‌وپنجه نرم می‌کند. افزون بر این، هزینه راهبردی یک درگیری آشکار با تهران سرسام‌آور است. چنین جنگی محدود و موضعی نخواهد بود؛ بلکه به احتمال زیاد کل منطقه را شعله‌ور خواهد کرد و «طوفانی کامل» به وجود می‌آورد که می‌تواند خزانه آمریکا را ورشکسته و باقی‌مانده متحدان جهانی‌اش را از آن بیگانه سازد. علاوه بر این، تغییر ساختار قدرت جهانی را نمی‌توان نادیده گرفت. با افزایش نشانه‌های هم‌سویی راهبردی روسیه، چین و کره شمالی با تهران، ایالات متحده با چشم‌انداز هراس‌انگیز تشدید تنش در چند جبهه مواجه است؛ در دوران افول قدرت آمریکا، واشنگتن نسبت به درگیری‌ای که می‌تواند نفوذ باقی‌مانده‌اش را برای همیشه در هم بشکند، به شدت محتاط است.

جنگ ترکیبی و اعمال فشار راهبردی

اگر تهاجم مستقیم فعلاً از دستور کار خارج شده باشد، هدف از آرایش نظامی کنونی چیست؟ به نظر می‌رسد ایالات متحده در حال انتخاب یک الگوی پیچیده از «جنگ ترکیبی» است. این رویکرد شامل تشدید خفگی اقتصادی از طریق تحریم‌ها، بهره‌گیری از دولت‌های منطقه‌ای مانند عربستان سعودی، قطر، ترکیه و پاکستان برای وادار کردن ایران به تمکین دیپلماتیک، و استفاده از عملیات پنهانی برای بی‌ثبات‌سازی دولت ایران است. هدف آمریکا واداشتن ایران به چشم‌پوشی از توانمندی‌های دفاعی حاکمیتی خود است - به ویژه برنامه موشک‌های بالستیک و غنی‌سازی هسته‌ای - در ازای امتیازهای اقتصادی محدود. با این حال، برای رهبری ایران، این‌ها صرفاً ابزار چانه‌زنی نیستند؛ بلکه ستون‌های بقای نظام به‌شمار می‌آیند.

مقاومت پیرامونی

آیا ایران و متحدانش می‌توانند در برابر یک حمله احتمالی آمریکا تاب بیاورند؟ هرچند ممکن است از نظر توان آتش متعارف، در معنای کلاسیک نتوانند ارتش ایالات متحده را «شکست» دهند، اما این توان را دارند که هزینه جنگ را به شکلی غیرقابل تحمل افزایش دهند. ایران از طریق شبکه‌ای از نیروهای مقاومت منطقه‌ای می‌تواند درگیری را فرسایشی کند و آن را به باتلاقی بدل سازد که فضای سیاسی شکننده داخلی آمریکا توان تحمل آن را ندارد.

همان‌گونه که تاریخ نشان داده است - به ویژه در سنت تحلیلی لنین - قدرت‌های امپریالیستی هرچه بیش‌تر دچار افول می‌شوند، رفتارشان نامنظم‌تر و تهاجمی‌تر می‌گردد. این «ماجرای امپریالیستی» اغلب تلاشی نومیدانه برای منحرف کردن افکار عمومی از بحران‌های داخلی است - چه باتلاقی‌های غزه و اوکراین باشد و چه بی‌ثباتی فزاینده نظم جهانی سرمایه‌داری. در این پویش، دولت صهیونیستی اسرائیل غالباً نقش کاتالیزاتور را ایفا می‌کند و برای تأمین منافع توسعه‌طلبانه منطقه‌ای خود، به سوی تشدید تنش‌ها فشار می‌آورد.

نتیجه‌گیری: بدیل انقلابی

از منظر آگاهی طبقاتی، باید درک کنیم که هرچند ایران و متحدانش در چارچوب نظام سرمایه‌داری عمل می‌کنند، اما در شرایط کنونی یک گره مهم مقاومت در برابر هژمونی امپریالیستی را نمایندگی می‌کنند. با این حال، رهایی واقعی از تهدید جنگ صرفاً از مسیر مانورهای دولت‌ها ممکن نیست. صلح پایدار تنها زمانی به دست خواهد آمد که طبقه کارگر بین‌المللی یک مبارزه انقلابی علیه نظام امپریالیستی جهانی را سازمان دهد. ما باید بی‌هیچ ابهامی تجاوزگری ایالات متحده را محکوم کنیم و از حق تعیین سرنوشت همه ملت‌هایی که در تیررس امپریالیسم قرار دارند، دفاع نماییم. تا زمانی که ریشه‌های سرمایه‌داری جنگ برچیده نشود، صلح چیزی جز توهمی شکننده نخواهد بود.

جبهه کارگران پاکستان *

ایران، جمهوری اسلامی نیست، ایران، میهن ماست و باقی خواهد ماند

ناتو، یکی از مهمترین نهادهای غرب در معرض فروپاشی

اگر اعتراف عمومی به شکست اجتناب‌ناپذیر است، پس باید به سادگی آن را پذیرفت.

هشت کشور ناتو با خام‌خیالی تسلیم وسوسه انجام این کار شدند و یک مأموریت «شناسایی نظامی» کوچک به گرینلند فرستادند! آنچه قرار بود بیانیه‌ای در حمایت از دانمارک باشد، به یک مانور میان‌تهی و مفتضحانه تبدیل شد و اروپا مثل همیشه تسلیم امپریالیسم وحشیانه و جنگ‌افروز آمریکا شد. گرچه این اقدام به منظور سرگرم کردن رئیس‌جمهور آمریکا و تقویت این تصور در او بود که هیچ‌کس نمی‌خواهد با او به مقابله برخیزد، ولی دونالد ترامپ را خشمگین کرد. همین کافی بود تا اروپای جبون جابزند.

چرا گروه «اولسن» به گرینلند فرستاده نشدند تا نشان دهند که بی‌ضرر بودن ساده‌لوحانه در حال سفر است؟ وقتی «اگون»، «بنی» و «کیلد اولسن» با عشوه انگشت اشاره خود را بالا می‌برند و می‌گویند: «تا اینجا و نه بیشتر»، باید باور داشت که آنها شوخی می‌کنند و قصد آسیب رساندن به هدف آمریکایی‌ها را ندارند! علی‌رغم این، این بلاهت بلافاصله دونالد ترامپ را وادار به توسل به شمشیر تفرقه‌های گمرکی ساخت. این موضوع، اختلاف را به یک آشفتگی تبدیل کرد. کل ناتو ناگهان به یک شوخی یا بلوف تغییر شکل می‌دهد و عملاً به «مدافعان» و «فاتحان» گرینلند در این «اتحاد» تقسیم می‌شود، که اولی ترسو و دومی با سمیه سلطه‌جویانه پُر زور!

سوال اینجاست که، اگر به یکی از اعضای ناتو اجازه داده شود که قلمرو بزرگی از عضو دیگر را غصب کند، آنگاه اصل اصلی «تضمین دفاع جمعی» نه تنها زیر سوال خواهد رفت، بلکه به مضحکه‌ای تبدیل خواهد شد. یک پیمان نظامی که متعهد به دفع تهدیدهاست، اکنون عملاً از طریق یک کشور عضو خود، به تهدیدی جدی برای بقیه اعضا تبدیل شده و عملاً نه تنها هدف آن پیمان بلکه فلسفه وجودی آن را زیر سوال برده است. «دونالد توسک»، نخست‌وزیر لهستان، اخیراً اعلام کرد: «یکی برای همه و همه برای یکی، وگرنه کار ما تمام است». پیام او این بود: هر کسی که خود را از هم نباشد، دیگر نمی‌تواند مخالفان یا دشمنان خود را برترساند. عواقب آن آشکار است.

پوتین نه دیوانه است و نه مظنون به تمایلات خودکشی! حمله او به اوکراین در سال ۲۰۲۲، علاوه بر دلایل دیگر، ناشی از این آگاهی بود که اکثر سیاستمداران ناتو تمایلی به خودکشی ندارند و بهتر است از فروپاشی بزرگ گزارش دهند. با این حال، به جای یک اتحاد نظامی و ویژگی‌های بازدارنده آن، عامل تعیین‌کننده برای آنها، تهدید یک رویارویی هسته‌ای است. اکنون که دونالد ترامپ بر طرح خود برای تصرف گرینلند نه تنها به عنوان یک پایگاه نظامی - همیشه در حال گسترش ایالات متحده - بلکه به عنوان قلمرو ایالات متحده اصرار می‌ورزد، ناتو پس از آن عملاً از حیز انتفاع ساقط شده است. آیا مجموعه‌ای از نیروها که

هریک برای تطبیق منافع خود در درون این اتحاد گرد هم آمده‌اند، به یک انجمن چندقطبی با الگوبرداری از گروه‌های APEC یا BRICS تبدیل خواهد شد؟ البته با این تفاوت اساسی که اگر به این نتیجه برسند، هیچ‌کس در قبال دیگران متعهد نخواهد بود، بلکه تنها روح استراتژی امنیتی جدید امپریالیسم آمریکا محقق خواهد شد، که طبق آن هر کشوری منافع خود را در نظر می‌گیرد و در صورت داشتن قدرت، می‌تواند بر اساس آن عمل کند و به دیگران زور گوید!

مورد ونزوئلا گویای همه چیز است. واکنش‌های نه چندان مثبت در اروپا به تجاوز ایالات متحده علیه این کشور آمریکای جنوبی نشان می‌دهد که این شهوت قدرت کاملاً مقبول افتاده است، مشروط بر اینکه امپریالیسم آمریکا افراد و کشورهای «مناسب» را هدف قرار دهد!

به راحتی می‌توان تصور کرد که سران اتحادیه اروپا نظیر صدراعظم آلمان در صورت اجرای تصمیم دونالد ترامپ برای حمله مجدد به ایران چه واکنشی نشان خواهد داد. مطمئناً اینبار از اصطلاح «کار کثیف» اجتناب خواهد کرد و به سرنگونی حکومت ج.ا. و تجزیه ایران لیبیک خواهد گفت. او اشاره و اعتنایی هم به قوانین بین‌المللی موجود، که تجاوز به یک کشور مستقل به منظور تجزیه، اعمال سلطه، نفی استقلال ملی و تمامیت ارضی آن را منع می‌کند، نخواهد کرد.

علاوه بر این، این فرصتی برای آرام کردن آمریکایی‌ها فراهم می‌کند، همانطور که اندکی قبل از جنگ اوکراین اتفاق افتاد، زمانی که دولت بایدن هرگونه سازش با روسیه را رد کرد. تاکنون، یک ناتوی «متحد»، عواقب این اعتماد بیش از حد را تحمل کرده است. با این حال، اکنون، نحوه برخورد با گرینلند، به اوکراین و شرکای ائتلافی مشتاق آن نشان می‌دهد که این وضعیت به پایان خود نزدیک شده است. اروپایی‌ها، که مدت‌هاست به ناتو «وفادار» مانده‌اند، باید با حیرت و شوک بپذیرند که از کابوس بدون «سرپرست» ماندن رنج می‌برند. ناتو با پیروی از منطق امپریالیستی، پس از فروپاشی پیمان ورشو در سال ۱۹۹۰، خود را منحل نکرد، بلکه با دکتترین خارج از منطقه خود، خود را به عنوان یک هژمون جهانی اعلام کرد که دیگر هیچ دشمن برابری ندارد! این سازمان که پیش از این در یوگوسلاوی، افغانستان، عراق و سپس در لیبی، سوریه، سودان، سومالی جنایتی خونبار و ویرانگر آفرید که امروز مردم آنها هنوز از عواقب تجاوز وحشیانه ناتو رنج می‌برند، امروز نیز فاجعه‌بار خواهد بود وقتی دونالد ترامپ نه به عنوان یک دشمن برابر، بلکه به عنوان یک دشمن برتر ظاهر شود و خواستار رویارویی نهایی با سایر اعضای این اتحادیه تجاوزگر شود.

در پایان سال ۲۰۱۹، امانوئل مکران ناتو را دچار بیماری «مرگ مغزی» خواند، به این معنی که با زمانه خود در ارتباط نیست. اما هنوز اعضای این اتحادیه آن جمله را نادیده می‌گیرند. نخست‌وزیر دانمارک، «امته فردریکسن»، مطمئن نیست که آیا اتحادها هنوز پابرجا هستند یا خیر. او می‌پندارد که این آواز خداحافظی آلمان خواهد بود، وقتی وقتی می‌بیند که هویت

فراآتلانتیکی آن در حال از بین رفتن است. چیزی که تا بحال بخشی از دلیل وجودی آلمان محسوب می‌شد، ظاهراً منسوخ شده است. البته دولت آلمان از شرکت در «کمپنه صلح» ترامپ خودداری کرد و در عین حال آواز ایجاد «ارتش اروپا» در صورت فروپاشی ناتو را سر داد. ولی کماکان از ارباب آمریکا دل‌نکنده است.

چه کسی می‌پنداشت که سرنوشت گرینلند می‌تواند روزی چراغ راهنمایی برای سرنوشت آلمان باشد؟

اخیراً بارها این سوال نگران‌کننده در مورد وضعیت روابط فراآتلانتیک در محافل مطرح شده است. تقاضا برای اروپای قوی‌تر همیشه با این هشدار همراه بوده است که این امر در نهایت ناتو را نیز تقویت خواهد کرد. این اتحاد همیشه ستاره راهنمای امنیت آلمان غربی بود. در عین حال، در کنار اتحادیه اروپا، این اتحاد چارچوبی برای موجودیت سیاسی و رونق اقتصادی فراهم می‌کرد. این امر نشان‌دهنده یک هویت فراآتلانتیکی عمیقاً ریشه‌دار بود، زیرا که طبق اسناد، آلمان ناتو را به عنوان یک «منفعت ملی اصلی» اعلام کرده است. آخرین کتاب سفید دولت آلمان، ناتو را برای امنیت اروپا ضروری توصیف می‌کند. این امر تمامیت ارضی را تضمین می‌کند و بیانگر مشارکتی مبتنی بر «ارزش‌هاست! اما با روی کار آمدن دولت ترامپ و برخورد آن به گرینلند و اروپا به عیان نشان داد که «ارزشی» در کار نیست، بلکه در نظام‌های امپریالیستی رقابت، سلطه و منافع در کار است و نه چیزی دیگر.

اساساً، جهانی بدون ناتو برای بخش بزرگی از نخبگان آلمانی غیرقابل تصور است. مدت طولانی است که از دید آنها، وفاداری پایدار به ایالات متحده، مبتنی بر ترکیبی از وابستگی پذیرفته شده است، چون قرابت ایدئولوژیک بی آنها وجود داشته است. همچنین می‌توان از یک رابطه همزیستی و وابستگی نامتقارن صحبت کرد که آرمان‌ها و پیامدهای هنجاری را پرورش می‌داد، که اکنون به تدریج شروع به از بین رفتن کرده‌اند. با اعلام تصرف گرینلند توسط دونالد ترامپ - چه با خرید و چه با زور - بیگانگی که سال‌ها مشاهده شده بود، اکنون به اوج خود نزدیک می‌شود. غیر از این هم نمی‌تواند باشد، وقتی «محافظ» به متجاوز تبدیل می‌شود! اگرچه پایان جنگ سرد در سال‌های ۱۹۹۰/۹۱ اساساً بسیاری از مناسبات را تغییر داد، اما این اتحاد به لطف تلاش‌های «پیشگیرانه» امپریالیسم آمریکا و آلمان باقی ماند و به شرق گسترش یافت. در همان زمان، شکاف‌هایی شروع به پدیدار شدن کردند که ناشی از امتناع صدراعظم «گرهارد شرودر» از شرکت در جنگ غیرقانونی و ضدبشری ناتو علیه عراق در سال ۲۰۰۳ بود. استراتژی «محور آسیا» باراک اوباما در سال ۲۰۱۲ را در نظر بگیرید که آسیا را در اولویت قرار می‌داد، استراتژی‌ای که اکنون توسط دولت فعلی، با کاهش رتبه اروپا در رتبه‌بندی جهانی، به طور کامل اجرا می‌شود.

نکته‌ی اختلاف‌برانگیز دیگر، رسوایی شونو مکالمات تلفنی خانم مرکل، صدر اعظم آلمان، توسط آژانس اطلاعات ایالات متحده، NSA، بود که پتانسیل نظارت و ... ادامه در ص. ۹

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

ناتو یکی از مهمترین... دنباله از ص. ۸

کنترل جهانی را نشان می‌داد.

ناتو مُرد؟

مسئله تقسیم بار بین کشورهای ترانس آتلانتیک بارها باعث درگیری شده و با درخواست نهایی دونالد ترامپ مبنی بر اینکه اعضای ناتو باید پنج درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف جنگ‌افزارهای ناتو کنند، به سطوح بی‌سابقه‌ای از درام رسیده است. این موضوع در مورد دولت آلمان نیز صادق است که پس از ناباوری اولیه، با کمال میل رهبری این نارضایتی‌ها را، برای آرام کردن مهم‌ترین متحد خود یعنی آمریکا برعهده گرفت. نارضایتی از این زورگویی در میان مردم آلمان نیز صادق است که در درازمدت باید بار سنگین این هزینه هنگفت را به دوش بکشند. یکی دیگر از نکات مورد اختلاف، دیدگاه متفاوت فعلی در مورد جنگ در اوکراین است. در حالی که واشنگتن برای پایان بخشیدن سریع به هزینه‌های اوکراین تلاش می‌کند، امپریالیسم آلمان از ادامه از جنگ حمایت می‌کند، حتی اگر در نهایت به هزینه اروپایی‌ها تمام شود که شد. چون ترامپ اعلام کرده است ارسال اسلحه آمریکایی به اوکراین آری، ولی هزینه آن را باید اروپا تقبل کند!

موافق یا مخالف ترامپ

با این حال، نقطه عطف تعیین‌کننده برای هویت فراآتلانتیکی، آینده‌گرینلند است. اقدامات دولت آلمان نشان می‌دهد که این کشور همچنان قصد دارد شریک کوچک ایالات متحده، و آن هم بهترین شریک اروپایی با عملکرد خوب، باقی بماند. برای دستیابی به این هدف، باید دنیای ترامپ را بپذیرد، که در آن سیاست قدرت، به موزیانه‌ترین و خطرناک‌ترین شکل، خود را نشان می‌دهد. در حالی که هژمونی «خیرخواهانه» ایالات متحده همیشه در آلمان مورد استقبال قرار می‌گرفت، اکنون یک دست‌نشاندهی وحشیانه در حال ظهور است که در آن صدراعظم آلمان باید وارد یک رابطه شخصی وفاداری با حامی قدرتمند خود شود. «انتقال نیروی نظامی آلمان» به گرینلند نشان می‌دهد که او چه توانایی‌هایی دارد!! ۱۵ سرباز آلمانی که اخیراً به درخواست دانمارک، عضو ناتو، که نگران تمامیت ارضی خود است، مستقر شدند، یک «پیم نامادین» را منتقل کردند: آنها می‌خواستند برای امنیت جزیره قطب شمال در برابر تهدید غیرواقعی و تخیلی روسیه و چین کاری انجام دهند؟!

کاملاً واضح است که این تهدید ادعایی، برای ترامپ صرفاً بهانه‌ای برای اعمال جاه‌طلبی‌های امپریالیستی‌اش محسوب می‌شود. بی‌جهت نیست که او صریحاً قصد خود را برای الحاق گرینلند اعلام کرده است. بی‌جهت نیست که نخست‌وزیر دانمارک، «مته فردریکسن»، اعلام کرده است که در آن صورت ناتو از بین خواهد رفت. با این حال، به نظر نمی‌رسد که این موضوع رئیس‌جمهور آمریکا را تحت تأثیر قرار دهد، زیرا او همچنان حاضر است با اعمال تعرفه‌های بالاتر بر آلمان و سایر متحدان، به تشدید درگیری‌های بیشتر دامن زند. بنابر این،

دولت «مِرس» باید تصمیم بگیرد که می‌خواهد به کجا برود. پس از برچیدن ناتو، ترامپ احتمالاً توجه خود را به «دشمن مورد علاقه‌اش»، اتحادیه اروپا، ستون دیگر سیاست امنیتی آلمان، معطوف خواهد کرد. بنابراین، امپریالیسم آلمان با یک انتخاب روبرو است: یا اروپا را تقویت کند و آن را به سمت یک مسیر مستقل هدایت کند، یا به دلیل منافع امپریالیستی ریشه‌دار خود، همچنان به نوکری امپریالیسم آمریکا ادامه دهد.*

تسخیر دولت توسط غول‌های فناوری

در دوران دونالد ترامپ، شرکت‌های فناوری بیش از هر زمان دیگری در ایالات متحده نفوذ دارند. سخن از «تسخیر دولت» در میان است. تسخیر دولت وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن بازیگران خصوصی نه تنها از خارج لابی می‌کنند، بلکه خود را در درون تشکیلات دولت نیز جای می‌دهند. آنچه در دوره دوم ترامپ مشاهده می‌کنیم از نظر کیفی جدید است: مدیران «سیلیکون ولی» دیگر فقط پیمانکار نیستند. آنها حتی به رده‌های نظامی منصوب می‌شوند، در آژانس‌ها مستقر می‌شوند و پلتفرم‌های آنها به سیستم عامل خود دولت تبدیل می‌شوند. تصمیمات سیاسی به کُد تبدیل می‌شوند و توسط مدیران شرکت‌ها به جای پارلمان‌های منتخب هدایت می‌شوند. بنابر این دولت از درون در حال برنامه‌ریزی مجدد است.

ارتش ایالات متحده قراردادی ده میلیارد دلاری به شرکت تکنولوژی «پالانتیر» (که توسط «پیتر تیل» تأسیس شده) اعطا کرد که یکی از بزرگ‌ترین قراردادهای تاریخ وزارت جنگ به شمار می‌آید. نرم‌افزار «پالانتیر» به سیستم عامل استاندارد برای شناسایی میدان نبرد، تدارکات زنجیره تأمین و منابع انسانی تبدیل خواهد شد، که اکنون همه بر روی الگوریتم‌هایی اجرا می‌شوند که تحت فرماندهی ارتش نیستند، بلکه توسط یک شرکت «فناوری اقتدارگرا» کنترل می‌شوند! ارتش نه تنها نرم‌افزار خریداری کرده، بلکه حاکمیت عملیاتی خود را نیز به پلتفرمی واگذار کرده است که بدون آن دیگر نمی‌تواند فعالیت کند. یا پرسنل را در نظر بگیریم که با گروه ذخیره تازه تأسیس شده Detachment ۲۰۱، پست‌گاو چهار مدیر «سیلیکون ولی» را به درجه ستوان یکم منصوب کرده است. به این ترتیب تمایز بین پیمانکاران و فرماندهی عمداً حذف شده است. نفوذ الیگارش‌ی در این کشور چیز جدیدی نیست. اما این شبکه به طور متفاوتی عمل می‌کند:

اولاً به صورت عمودی یکپارچه شده است، ثانیاً همان صندوق‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر متعلق به ایدئولوژیک‌ترین سرمایه‌گذاران «سیلیکون ولی»، مانند صندوق بنیانگذاران «پیتر تیل»، در شرکت‌های فناوری سرمایه‌گذاری می‌کنند، افراد خود را در آژانس‌های تدارکات دولتی قرار می‌دهند و سپس این آژانس‌ها قراردادهایی را می‌نویسند که فقط این شرکت‌ها

می‌توانند آنها را انجام دهند. «پالانتیر» نه تنها در بازار سهام موفق است، بلکه نفوذ سیاسی نیز دارد.

دولت در حال برنامه‌ریزی مجدد است

وقتی دولت دیگر نمی‌تواند شرکت‌ها را به عنوان مشتری رها کند، آنها به سیستم عامل آن تبدیل می‌شوند و چیزی بیش از سود کسب می‌کنند. در حقیقت آنها در قدرت سهیم شده‌اند. بی‌جهت نیست که شرکت «پالانتیر» با درآمد سه ماهه یک میلیارد دلار - که ناشی از افزایش ۵۳ درصدی قراردادهای دولتی است - به بهترین عملکرد در شاخص سهام S&P ۵۰۰ نیویورک تبدیل شده است. پیامد واقعی دیگر، فرسایش کنترل است. وقتی الگوریتم‌های «پالانتیر» تصمیم می‌گیرند چه کسی یارانه دریافت کند یا چه کسی اخراج شود، اینها تصمیمات سیاسی هستند. اما هیچ بحث پارلمانی، هیچ نظارت عمومی و هیچ فرآیند «دموکراتیکی» وجود ندارد. این تصمیم در یک الگوریتم اختصاصی نهفته است. نمی‌توان آن را بررسی کرد. نمی‌توان آن را از طریق کانال‌های سیاسی عادی به چالش کشید. این یک حکومت از طریق یک «جعبه سیاه» است. تصمیمات دولت امپریالیسم آمریکا توسط زیرساخت بخش خصوصی که به آن وابسته است، محدود می‌شود. زیرساختی که برای سرمایه‌گذاران طراحی شده است، نه برای شهروندان. اینگونه است که دموکراسی در ایالات متحده آمریکا به حرفی پوچ و بی‌مسمی تبدیل شده است.

اروپا نیز به شدت به زیرساخت‌های دیجیتال وابسته شده است

قدرتمندان «سیلیکون ولی» سعی می‌کنند همان معماری را به سراسر اقیانوس اطلس تعمیم دهند. به عنوان مثال، آلمان را در نظر بگیریم. نیروهای مسلح آلمان اکنون وابستگی خود را به «آندوریل»، یک شرکت فناوری دفاعی مستقر در ایالات متحده، از طریق قراردادی با شرکت اسلحه‌سازی مقتدر این کشور «راین متال» عملی کرده‌اند. این کنسرن انواع اروپایی موشک‌های «باراکودا» و هواپیماهای خودران «فیوری» تولید می‌کنند. این سیستم‌های به اصطلاح اروپایی از سرورهای کالیفرنایی به‌روزرسانی می‌شوند و در چارچوب پارامترهای تعریف شده در «سیلیکون ولی» عمل می‌کنند. در بریتانیا، سرویس بهداشت ملی از یک پلتفرم پردازش شده از «پالانتیر» استفاده می‌کند. ایتالیا در حال حاضر در حال بررسی استفاده از «استارلینک» ایلان ماسک برای ارتباطات نظامی است. کمیسیون اتحادیه اروپا قصد دارد حفاظت از داده‌ها و مقررات هوش مصنوعی را تضعیف کند. این دقیقاً نتیجه اشتباهی است که می‌توان از این موضوع گرفت. استدلال این است: اروپا در حال عقب افتادن است، بنابر این ما باید قوانین را سست کنیم و به کارآفرینان آزادی عمل بدهیم. اما نتیجه عملی این مقررات‌زدایی این است که ایجاد حاکمیت بیگانه و وابستگی را تسریع می‌کند. تضعیف حفاظت از داده‌ها و مقررات هوش مصنوعی، شرایط بازی برابر ایجاد نمی‌کند. این دقیقاً در را به روی پلتفرم‌های آمریکایی که قادر به ... ادامه در ص. ۱۱

قدرت پرولتاریا در آگاهی، شکل و اتحاد با زحمتکشان است

مناسبت چهل و هفتمین... دنباله از ص. ۱۲

خریدار تسلیحات آمریکایی تبدیل شد. از سال ۱۹۵۰ تا زمان سقوط شاه ارزش قراردادهای خرید تجهیزات و خدمات نظامی ایران از آمریکا به حدود ۵۰ میلیارد دلار رسید.

سوم: تصویب و اجرای طرح «کاپیتالیسم» - مصونیت قضایی اتباع آمریکایی در ایران - ، ورود هزاران متخصص نظامی آمریکایی و سلطه آنها بر ارتش، مداخله شاه در عمان و گسیل هزاران نیروی نظامی در ظفار برای سرکوب انقلابیون و آزادی خواهان ضد استعمار و ارسال تجهیزات نظامی از سوی شاه به مراکش، اردن و... برنامه هائی بود که به دستور امپریالیسم آمریکا و در راستای منافع بین المللی این کشور تحقق یافت. امروز سلطنت طلبان در پاسخ به این پرسش که چرا شاه در ظفار این همه نیرو فرستاد تا نیروهای استقلال طلب و چپ و سکولار را سرکوب کند، پاسخی ندارند، جز فحاشی و دریدگی!

چهارم: شاه فاقد اراده و استقلال بود. به طور کلی سرسپرده آمریکا بود و در خدمت منافع امپریالیست ها عمل می کرد. مناسبات دولت شاه و دولت آمریکا فراتر از رابطه دو دولت در عرصه دیپلماتیک بود. شاه مدیون امپریالیسم آمریکا بود و بقاء خود را به این ابرقدرت گره زده بود. شاه هیچگاه تصور نمی کرد که با وجود چنین حمایتی از غرب و در رأسش آمریکا، توده ها به پاخیزند و او و رژیمش را درهم کوبند.

پنجم: تشدید و ژرفش بی عدالتی و تبعیض و سرکوب سیاسی در جامعه و شکاف طبقاتی و ضربه به اقتصاد کشور و تخریب و نابودی کشاورزی و ورود بی رویه کالاهای مصرفی و تشویق دهقانان به مهاجرت از روستاها به شهرها، تک محصولی شدن اقتصاد میهن و اتکاء به فروش نفت و وابستگی شدید اقتصادی به آمریکا نیز از جمله سیاست های نواستعماری بود که به کشور ما تحمیل شد. اصلاحات ارضی امپریالیستی، آب کردن کالاهای مصرفی در بازار ایران و نابودی کشاورزی نمی تواند مایه افتخار یک ایرانی میهن دوست باشد.

ششم: شعار «توسعه اقتصادی و فرهنگی» و دروازه تمدن شاه و جشن های دوهزار و پانصد ساله شیراز، توخالی و ارتجاعی بود. هزینه کرد ۹۵۰ میلیون دلار برای برگزاری چنین جشن مبتدلی بیانگر ورشکستگی رژیمی است که در کشورش بنا بر آخرین آمار در دیماه ۱۳۵۷، یک ماه قبل از انقلاب بهمن ۶۰ درصد مردم در روستاها زندگی می کردند و «اسدالله علم»، وزیر دربار شاه، در خاطرات خود در جلد ۴، ص. ۶۵ در مورد وضعیت امکانات بهداشتی و رفاهی در روستاهای ایران چنین می گوید: «جلسه هیئت امناء خانه های فرهنگ روستایی بود. وقتی جویا شدم که در

دهات چقدر برق و آب آشامیدنی داریم، معلوم شد ۱ درصد ایران آب آشامیدنی تمیز و ۴ درصد دهات ایران برق دارند».

۹۷ درصد زنان روستایی بیسواد بودند. در کل جامعه ایران ۶۰ درصد بیسواد بودند و از فقدان آموزش و تحصیل و بهداشت و مسکن در رنج بودند. ۴۵ درصد مردم زیر خط فقر بودند. این در حالی است که در آن زمان در اواخر حکومت شاه حدود ۶ میلیون بشکه نفت تولید و به فروش می رسید! ایران در همان سال ها یکی از بزرگ ترین واردکننده سلاح و کالاهای بُنجل مصرفی از آمریکا بود. رژیمی که با ادعای «دروازه تمدن» اما کتاب خواندن را ممنوع کرده بود و کتاب خوان را به زندان پرتاب می کرد، نتیجه ای جز این نمی داشت که نیروهای واپسگرا و قرون وسطایی از قعر تاریخ سربر آورند و از این آب گل آلود ماهی بگیرند و خود را بر مردم تحمیل کنند. دیدن عکس امام در ماه محصول همان فقر فرهنگی عظیمی بود که رژیم پهلوی آفرید.

نقش تعیین کننده کارگران نفت در انقلاب

از زمان اوج گیری اعتصابات در مهر و آبان ماه ۱۳۵۷ دامنه و شدت اعتصابات کارگری به حدی گسترده شد که به مدت تقریباً چهار ماه کاملاً صنعت نفت ایران به تعطیلی کشیده شده بود. در تاریخ معاصر ایران از کارگران صنعت نفت به عنوان یکی از ستون های انقلاب و سرنگونی حکومت شاه یاد می شود. نقشی که مبارزات شجاعانه کارگران و کارمندان صنعت نفت و گاز ایران در جریان انقلاب ایفا کرد، به اندازه ای تعیین کننده و برای سایر اقشار و مردم ایران الهام بخش بود که در ماه های پایانی منتهی به انقلاب شعار «کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما» به یکی از شعارهای مهم انقلابی تبدیل شد که طومار ۲۵۰۰ سال سلطنت را برای همیشه درهم پیچید. کارگران صنعت نفت ایران همواره موتور محرک و پیشران جامعه و اقتصاد ایران بودند، کارگران متخصصی که از یکسو همواره بخش بسیار بزرگی از ثروت تولید شده در کشور به دستان توانمند آنان رقم خورد و از سوی دیگر در مبارزه با استعمار، دیکتاتوری و سلطنت پرچمدار جامعه خود بودند. نقش کارگران نفت در پیروزی نهایی انقلاب تعیین کننده بود.

اکنون کارگران پس از ۴۷ سال انقلاب در شرایط بس اسفناکی به سر می برند. نئولیبرالیسم اقتصادی و آزادسازی نرخ ارز، کالایی کردن آموزش و بهداشت، بحران بیکاری، بحران مسکن و افزایش شکاف طبقاتی و گسترش فقر... دمار از روزگار مردم در آورده و جامعه را به ورطه سقوط و ناامنی سوق داده است. خطر احتمالی تجاوز نظامی به ایران، گسیختگی اجتماعی و جنگ داخلی، سوریه ای شدن ایران و تجزیه جغرافیای میهن ما نیز دور از واقعیت نیست، باید هوشیارانه همه این تحولات را مورد بررسی دقیق قرارداد و خلاف

جریان آب شنا کرد.

انقلاب بهمن می آموزد برای اینکه تلاش و فداکاری کارگران به یغما نرود نیاز به تشکیلات و در عالی ترین شکل آن حزب واحد طبقه کارگر است. بدون رهبری چنین حزبی امکان رهایی نهایی از استثمار و فلاکت اجتماعی و امنیت ملی و معیشتی نیست.

اعتراضات پراکنده و شورش های کور و غیر سازمان یافته دیماه امسال و سال های اخیر نشان داد که همه جنبش های فاقد رهبری انقلابی به شکست می انجامند. برای پیروزی در مبارزه طبقاتی و در انقلاب اجتماعی به نیروی رهبری کننده و عامل آگاه سیاسی و یا شرایط ذهنی نیاز است. جنبش مردم برای اینکه پیروز شود، باید ستاد فرماندهی در این نبرد داشته باشد. در نبردی که میان طبقات فرودست و حاکمان درمی گیرد، مردم نیز می بایستی در این جنگ سرداران و رهبران عملی و نظری خود را داشته باشند. توده بی رهبر و یا رهبران بی سپاه هرگز قادر به پیروزی نیستند. آنها که به نفی رهبری سیاسی و فرماندهی واحد می پردازند و مروج آنارشیزم، آشوب و لیبرالیسم هستند، دشمنان مردم اند و جنبش را به شکست می کشانند. بنابر این امروز بزرگ ترین درس اعتراضات چند سال اخیر و بویژه دیماه که پس از چند روز توسط قدرت های امپریالیستی - صهیونیستی صادره گردید و به خون کشیده شد، این است که برای غلبه نهایی بر رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و درهم شکستن ماشین سرکوب آن و استقرار یک جمهوری سوسیالیستی، به حزب انقلابی واحد طبقه کارگر نیاز است. توده مردم و در رأس آن طبقه کارگر بدون حزب نیرومندش گوشت دم توپ بورژوازی است.

طبقه کارگر بدون سازماندهی و رهبری حزبی ماهیتاً کمونیستی قادر به آزادی خویش و سایر ستمدیدگان نیست و نخواهد بود. تنها با رهبری صحیح است که شعارها و مطالبات جنبش با توجه به توان و درجه آمادگی جامعه و ارزیابی تناسب قوای طبقاتی امکان جلب اکثریت و تحقق پیروزی دارند. توسل به مطالبات غیر قابل تحقق در شرایط نامناسب فقط ضدانقلاب و دشمنان خارجی ایران را تقویت می کند که خواهان تحریم و تجزیه و پاره پاره کردن ایران هستند.

باید صف دوستان و دشمنان مردم را از هم تمیز داد و در مورد مداخلات ضدبشری قدرت های امپریالیستی و ویرانی ممالکی نظیر عراق، لیبی، سوریه، افغانستان و یمن... روشنگری کرد و مردم ایران را از تکرار چنین سناریوهای فاجعه باری، که در قالب «حقوق بشر و دموکراسی» صورت می گیرد، آگاه و برعلیه اینگونه تبلیغات استعماری و مسموم مبارزه نمود. راه دیگری متصور نیست!*

قضنامه پیرامون مداخله ... دنباله از ص. ۱۲

رژیم صهیونیستی را قویاً محکوم می‌کند و همه نیروهای انقلابی و کمونیستی در ایران، منطقه و جهان را به مقابله فعال با این تجاوزگری فرا می‌خواند، در چارچوب مبارزه‌ای مستقل از هرگونه سیاست‌های امپریالیستی.

سوم: تبلیغاتی که توسط مقامات رسمی آمریکا و اروپا بر علیه ایران به راه‌انداخته‌اند، اکثراً دروغ‌های ساختگی بیش نیستند. ایران مفاد توافقنامه اتمی وین (برجام) را نقض نکرده است، بلکه این آمریکا بود که با نقض تمام توافقات بین‌المللی، به ترور و مداخله نظامی در ایران مبادرت کرد و در یک تجاوز غافلگیرکننده، که نقش آشکار تمام قوانین بین‌المللی است، بیش از هزار تن از مردم ایران را به قتل رسانید. ماشین تبلیغاتی امپریالیست‌ها حقایق را وارونه جلوه می‌دهند و جای فاعل و مفعول (ناقص و ناقص‌شونده) را عوض کرده‌اند. دولت آمریکا، تحریم‌های اقتصادی - مالی - بانکی - تجاری بر علیه ایران را که دود آن در درجه اول به چشم طبقه کارگر و اقشار متوسط و تهیدست می‌رود، تشدید کرده است.

چهارم: امپریالیست‌های غربی و در رأسش امپریالیسم آمریکا با تجاوز به کشورهای خاورمیانه و همسایگانش، مردم منطقه را قربانی عملیات تروریستی و منافع خود کرده و مسبب اصلی تشنج و ناامنی در این منطقه بوده و هستند. ۲۵ پایگاه نظامی آمریکا به همین منظور در منطقه ایجاد شده‌اند. امپریالیسم آمریکا باید گورش را از منطقه گم کند، تا مردم صلح و امنیت خود را بازیابند.

حزب کار ایران (توفان) مداخله نظامی امپریالیستی در ایران را قاطعانه محکوم می‌کند و تأکید دارد که هرگونه تغییر و تحول سیاسی یا سرنگونی انقلابی نظام سرکوبگر سرمایه‌داری و ضدکارگری، امری کاملاً داخلی است. چنین تغییری تنها می‌تواند به دست مردم ایران، با محوریت طبقه کارگر و نیروهای انقلابی و ضدامپریالیست، و در چارچوب مبارزه‌ای مستقل از هرگونه نیروی امپریالیستی و ارتجاعی، تحقق یابد.

- * نه به تحریم و نه به تجاوز نظامی امپریالیستی به ایران!
- * هرگونه تغییر و تحول سیاسی و یا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی فقط به دست مردم ایران!
- * دست‌ها از ایران کوتاه باد!

پیام رفقا و هوادارن ... دنباله از ص. ۱۲

وفادار باقی و استوار مانند!

رفیق کبیر استالین، این رهبر بزرگ و این مبارز نستوه و این مفخر بشریت آگاه، توصیه و تأکید می‌کرد: «به یاد داشته باشید، دوست بلدارید و بیاموزید «ایلیچ» را، آموزگار ما، پیشوای ما».

پیکار کنید و درهم شکنید دشمنان داخلی و خارجی را به شیوه ایلیچ.

به پای دارید زندگی نوین، هستی نوین و فرهنگی نوین را به شیوه ایلیچ.

هرگز از چیز کوچک چشم‌پوشید، چون از خرد است که کلان برمیخیزد. اینجاست یکی از مهم‌ترین اندرزهای ایلیچ...

رفقای عزیز!

بگذارید «چپ»‌های ضدکمونیست واداده، این خرده بوژواهای نقرز هزارچهره و چاپلوسان درگاه بوژوازی، دون کیشوت وار مارکسیست - لنینیست‌ها، این دشمنان واقعی نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم را با کلماتی چون «موج سوم اطلاعاتی»، «عبور از مرحله امپریالیسم» و «قدیمی شدن مقولات سرمایه‌داری» مورد حمله قرار دهند و کمونیست‌های واقعی را به کهنه‌پرستی و ماندن در گذشته متهم کنند!

ولی ما می‌دانیم و اعتقاد راسخ داریم تا زمانی که سرمایه‌داری، طبقه کارگر، طبقه سرمایه‌دار، استثمار، امپریالیسم، استعمار و تجاوز به خلق‌های جهان وجود دارد، تنها راه رهایی آموزه‌های حزب راستین طبقه کارگر و مبارزه علیه هرگونه دخالت خارجی و نوکرانشان در داخل و استقرار نظام سوسیالیسم علمی است!!

رفقای عزیز!

در اینجا پیام‌مان را با توصیه‌ای از ماکسیم گورکی به پایان می‌رسانیم:

«هدف ما آن است که عشق و باور به زندگی را به جوانان تلقین کنیم».

ما می‌خواهیم به مردم قهرمانی بیاموزیم.

باید انسان درک کند که آفریننده و ارباب دنیاست، مسئولیت همه فلاکت‌های روی زمین به گردن اوست، افتخار نیکی‌هایی که در زندگی وجود دارد نیز از آن اوست!!

- * زنده باد رزم متحد کارگران و زحمتکشان علیه سرمایه‌داری و علیه تجاوزات و اشغالگری‌های امپریالیسم و صهیونیسم در هر کجای جهان
- * موفق باد کنگره ششم حزب کار ایران (توفان)، حزب واحد طبقه کارگر ایران*

تسخیر دولت ... دنباله از ص. ۹

جذب هر نوآوری تولید شده توسط اروپا هستند، باز می‌کند. اروپا نمی‌تواند با تبدیل شدن به یک ماهواره با مقررات ضعیف با شرکت‌های بزرگ فناوری، رقابت کند. یکی از کارشناسان دلسوز خانم پرفسور «فرانسیسکو بریا» (استاد کالج دانشگاهی لندن) معتقد است که:

«اروپا به یک دکتین حاکمیت دیجیتال دموکراتیک در پنج حوزه حیاتی نیاز دارد، و سپس سرمایه‌گذاری برای اجرای آن».

اول: اروپا واقعاً به زیرساخت‌های دیجیتال مستقل نیاز دارد که من آن را (Euro Stack) می‌نامم - پلتفرم‌های ابری، سیستم‌های هویت دیجیتال، زیرساخت هوش مصنوعی، ظرفیت نیمه‌هادی‌ها و ارتباطات امن که در خدمت شهروندان و کنترل دموکراتیک باشد، نه سود سهامداران. این امر مستلزم سرمایه‌گذاری عمومی عظیم است.

دوم: اروپا به یک سیاست صنعتی قوی نیاز دارد، نه یارانه‌هایی که بین هزار استارت‌آپ توزیع می‌شود، بلکه سرمایه‌گذاری‌های استراتژیک و بلندمدت در پایه‌های اصلی توانایی‌های فناوری. این باید با یک استراتژی در سراسر قاره برای انتشار هوش مصنوعی در تولید، مراقبت‌های بهداشتی، بیوتکنولوژی، فناوری‌های پاک و سایر بخش‌های کلیدی همراه باشد. به طور کلی، اکوسیستم فناوری عمیق اروپا باید از تحقیقات و صنعت تقویت شود. با پذیرش عمومی، همسو با اهداف اقلیمی، مشاغل خوب و رقابت‌پذیری بلندمدت.

سوم: تدارکات عمومی باید اصلاح شود تا از وابستگی برگشت‌ناپذیر نهادهای اروپایی به تأمین‌کنندگان خارجی (آمریکایی) جلوگیری شود. تدارکات باید بر اساس نقاط قوت ساخته شود، نه نقاط ضعف.

چهار: قانون اتباع بیگانه و مقررات عمومی حفاظت از داده‌ها (GDPR) مانعی برای نوآوری نیستند، بلکه یک مدل اروپایی متمایز از حاکمیت فناوری را تجسم می‌کنند که با مردم به عنوان دارندگان حق، رفتار می‌کند، نه به عنوان داده‌هایی که باید استخراج شوند. پنجم: آنچه مورد نیاز است، شفافیت سیاسی است. اروپایی‌ها باید درک کنند که آنچه در واشنگتن اتفاق می‌افتد صرفاً سیاست آمریکا نیست؛ این پروژه‌های است که اساساً فراملی است و از طریق نفوذ سیاسی، معاهدات، سرمایه و پلتفرم‌ها به سیستم‌های مراقبت‌های بهداشتی، ارتش‌ها و نیروهای پلیس اروپا گسترش می‌یابد. جناح راست اقتدارگرایی فناوری در آمریکا برنامه ویژه‌ای دارد. اروپایی‌ها باید با شفافیت، استقلال بیش‌تر و مشروعیت پاسخ دهند».

گرچه راه حل این خانم پرفسور کاملاً در خدمت نظام سرمایه‌داری، ولی لاف‌ل راه حلی است برای کاهش وابستگی به قول‌های فناوری «سیلیکون ولی».*

مقالات توفان الکترونیکی شماره ۳۱۵ بهمن ۱۴۰۴

را در تارنمای توفان مطالعه نمائید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!



به مناسبت چهل و هفتمین سالگرد انقلاب بهمن و نقش تعیین کننده کارگران صنعت نفت

در چهل و هفتمین سالگرد انقلاب میلیون‌ها دموکراتیک و ضداستعماری ایران بر علیه سلطه دیکتاتوری رژیم وابسته به امپریالیسم آمریکا و بر علیه فقر و شکاف طبقاتی و سرکوب‌های سیاسی و برای استقرار جمهوری و رفاه اجتماعی و آزادی قرار داریم. این انقلاب حقیقتاً برای چه بود؟ هرچه بود از سر سیری شکم نبود، آنطور که ضدانقلاب مغلوب پهلوی تبلیغ می‌کند. چنین تبلیغاتی از «روشنفکرانی برمی‌خیزد که به تمام آرمان‌های پیشین خود پشت پا زدند و امروز به مجیزگوئی رسانه‌های امپریالیستی مشغولند. سرنگونی رژیم شاهنشاهی در چنین روزی، ۲۲ بهمن، روز جشن محرومان جامعه و عزای بقایای خاندان پهلوی و مزدوران اجانب بوده و خواهد بود. در چهل و هفتمین سالگرد انقلاب بهمن بار دیگر به علل بروز این انقلاب مردمی و «دروازه تمدن رژیم شاه» و راه خروج از اوضاع بحرانی کنونی می‌پردازیم. بیان وضعیت مصیبت‌بار کنونی به هیچوجه مشروعیتی برای حواریون نظم پوسیده سلطنتی که دل در گرو امپریالیسم و رژیم صهیونیستی اسرائیل و مداخلات خارجی و تشدید تحریم‌های اقتصادی دارند، نخواهد داشت. بطور مختصر:

یکم: با کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ شاه با وابسته نمودن کامل میهن ما به قدرت‌های امپریالیستی - بویژه امپریالیسم آمریکا - در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران به حیاط خلوت و منطقه نفوذ آمریکا و حافظ منافع آنها محسوب می‌شد. ایران به یک کشور نیمه مستعمره تبدیل شد و استعمار جمعی نتیجه مترتب بر کوتادی سیاه و سرنگونی دولت ملی دکتر محمد مصدق بود.

دوم: رژیم شاه بر اساس «دکترین نیکسون» نقش ژاندارم منطقه را ایفا می‌کرد و منافع آمریکا را در منطقه تأمین می‌نمود و براین اساس در اواسط دهه ۱۳۵۰ ایران به بزرگ‌ترین ... **ادامه در ص. ۱۰**

Workers of all Countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party
of Labour of Iran

No.312 March 2026

پیام رفقا و هواداران حزبی در ایران به کنگره ششم حزب کار ایران (توفان)

رفقای گرامی!

قبل از هر کاری و هر سخنی، ما اعضا و یاران پیرو و هوادار حزب کار ایران (توفان) در داخل، به رفقای شرکت کننده و گرانقدر در کنگره ششم حزب کار ایران (توفان) تنها حزب مارکسیست - لنینیست ایران، گرم‌ترین درودهای خود را می‌فرستیم و افتخار ابدی نثارشان می‌کنیم.

ما می‌دانیم که «سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان» و سپس حزب کار ایران (توفان) از ابتدای شکل‌گیری‌شان تا به امروز و در تمام سال‌های سنگین و سیاه و پر آشوب قبل و بعد از انقلاب باشکوه بهمن سال ۱۳۵۷، ذره‌ای از مواضع اصولی خود در مبارزه و افشای انواع جریان‌های انحرافی و مخرب «کمونیستی» از خطرناک‌ترین آنها یعنی تروتسکیسم گرفته تا مخرب‌ترین و خائن‌ترین شان یعنی رویزیونیسم دارودسته خائن خروشچف و نوچه‌هایشان کوتاه نیامده و یا عقب‌نشینی نکرده‌اند و همواره به این توصیه رفیق استالین بزرگ ... **ادامه در ص. ۱۱**

قطعنامه کنگره ششم حزب کار ایران (توفان) پیرامون مداخله نظامی امپریالیستی - صهیونیستی در ایران

حزب کار ایران (توفان) وظیفه انقلابی خود می‌داند که افکار عمومی جهان را بر علیه هرگونه مداخله نظامی امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل به ایران و جنگ خانمان‌سوز دیگری در غرب آسیا بسیج کند.

یکم: حزب کار ایران (توفان) تحریم و تجاوز بر علیه ایران و مردم آن را شدیداً محکوم می‌کند. ما هر نوع دخالت خارجی در امور داخلی ایران را قویاً محکوم می‌کنیم. جنگ دیگری توسط امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه عواقب بسیار مخربی برای مردم منطقه و صلح جهانی خواهد داشت. تحریم و تجاوز به عراق، لیبی، یمن، افغانستان، سوریه، سودان، نسل‌کشی در غزه و بمباران مدام لبنان... این کشورها را به ویرانی کشانده و شرایط بسیار وخیمی را برای مردم این منطقه ایجاد کرده است.

دوم: امپریالیسم آمریکا در پی تحمیل خواست سلطه‌گرانه خود بر ایران است. دولت‌ها و سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا و اروپا، همراه با رژیم صهیونیستی و برخی از دولت‌های عربی منطقه خلیج فارس، در تلاش‌اند با بهره‌برداری از شکاف‌ها و تضادهای اجتماعی و سیاسی در ایران، که مولود نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی هستند، سلطه خود را بر این کشور تحمیل کنند. آن‌ها با فشار آشکار و پنهان، تلاش دارند حق حاکمیت ملی و تعیین سرنوشت مردم ایران را نقض کنند و دولت جمهوری اسلامی را به تسلیم در برابر دیکتاتورهای امپریالیستی وادارند دولت دونالد ترامپ در رأس این پروژه، به دنبال حفظ و توسعه منافع سیاسی و اقتصادی انحصارات آمریکایی در منطقه خلیج فارس است. حزب کار ایران (توفان) سیاست‌های ماجراجویانه و سلطه‌طلبانه امپریالیسم آمریکا و ... **ادامه در ص. ۱۱**

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیست‌های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد.

نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

P.O. Box 1138
D64526 Mörfelden-Walldorf
E-Mail: toufan@toufan.org
Internet: www.toufan.org
Internet: www.toufan.de

POSTBANK
BIC:DEUTDE33
Bank Account No.: 396/8392680
IBAN: DE70 5507 0324 0839 268060

فرخنده باد ششمین کنگره پیرومند حزب کار ایران (توفان)